



آر آب تفویض ...  
 کوه چغندر ...  
 کوه سیم ...  
 کوه آتش ...  
 کوه کرب ...  
 کوه طوب ...  
 کوه سلیمان ...  
 کوه ابراهیم ...  
 کوه اسماعیل ...  
 کوه یوسف ...  
 کوه موسی ...  
 کوه هارون ...  
 کوه داود ...  
 کوه سلیمان ...  
 کوه ابراهیم ...  
 کوه اسماعیل ...  
 کوه یوسف ...  
 کوه موسی ...  
 کوه هارون ...  
 کوه داود ...

فصل اول در داستان و بیان اوقا و مساجد و تفریح و غیره است

باب اول در بیان آنکه در ماه کور و نیم در حضرت احتیاط کن که از ماه چندی روز

گذشته است اگر یک روز گذشته یک دیگر بروضه کن بلکه شش دیگر اضافه کن بقوت می شود

و معلوم کند که آفتاب در کدام برج است و آنرا نیز دانسته که هر ماه در یک برج میباشد

مثلاً آفتاب در برج جوزا است و در هر یک از اجزاء آفتاب در محل میباشد تا آخر بدین

قیاسی کند در هر روز معلوم میشود که در کدام برج است و در میان بروج

وازه گانه محل ثور جوزا سراطان است سنبه میزان عقرب قوس

جدیر دلو حوت و نام ستاره ها در هفت گانه که در برجها گردش دارند

اینست رطل دلو جدیر دارد مشتری قوس حوت دارد مریخ و جدیر عقرب

و در آفتاب اسد دارد عطارد و سنبه جوزا دارد زهر میزبان ثور

دارد

دارد قمر سرطان دارد بدانکه قمر در آسمان اول است عطارد در آسمان دوم  
زهره در آسمان سیم شمس در آسمان چهارم است مریخ در آسمان پنجم  
مشتر در آسمان ششم زحل در آسمان هفتم بدانکه محل قوس و اسد  
مشرقی اند و طبع ایشان خشک و گرم است ثور و سنبله و جد جنوبی اند  
جوزا و میزان و دلو با براند و هموار اند و طبع ایشان گرم است سرطان و عقرب  
و حوت آبی اند و طبع ایشان سرد است که از ده برج است نشانی از آتش  
ماده است متش و متش آبی و متش خاک است با براند باب دوم  
در آستین برج و طالع طالب و مطلوب که هر یک چه گونه است و نیز کدام است  
و ماده کدام بدانکه محل زلزله است و آتش و بخار مریخ است تقویر آتش باید که  
ثور خاک و ماده که خانه زهره است تقویر خاک باید که جوزا است  
و باد و خانه عطارد است تقویر باد باید که سرطان است و ماده و خانه  
قمر است تقویر آبی باید که اسد است و نیز خانه آفتاب است

تویز آتش باید که سبب خلاء و ماده در خانه عطارد است تویز خاک  
باید که مینا باد در خانه زهره است و نر است تویز باد بر باد که در  
عقرب آبی و ماده در خانه مریخ است تویز آبی باید که قوس آتش و نر است  
در خانه جوزهر است تویز آتش باید که جد خاک و ماده در خانه زحل است تویز خاک  
باید که در کونراست و با در خانه زحل است تویز باد بر باد که در کونراست آبی و ماده  
در خانه ثور است تویز آبی باید که بدایه هر که او را برین و طالع نر باشد  
تویز او بدست راست باید نوشت و اگر برج و طالع او ماده باشد بدست چپ باید  
نوشت تا مقصود حاصل گردد بد آنکه هر که نر است تویز بدست راست بندد  
و هر که ماده است تویز بدست چپ بندد باب سیوم هر که نر بود که تویز  
کنند از بر احوست باید که شماره پیش بداند و غالب و مغلوب پیش بداند  
و ساعت خوشی در تویز چند چیز باید معرفت ساعت و معرفت طالع و شرف  
دست و طالع و رالت و بلور خوشی و خانه باریک و سلم تراشید و جار خاک ها

بایعده الی  
ذو ابرهت ان طلب  
طایفه انکب بید  
اطلسه سنی فی الاما  
فوق نرین بنی کربلا  
نقطه لسانه و ملامت  
نقطه لسانه و ملامت  
له 22 22 و 22 و 22  
11111111 و 11111111  
22 22 ناصر و 22 و 22  
عکس کل و از احوال

۱۰ صفحه ۱۰۰  
 اول کار چون خواب هر که طالع بد است بدانه اگر طالع نیکس حل باشد تعویز الفت روز  
 یکشنبه و پنجشنبه بوقت آفتاب بر آمدن باید نوشت همیشه از نماز و اگر نه بعد از  
 نماز آدینه و اگر طالع نیکس جزا باشد روز شنبه بوقت آفتاب بر آمدن باید باروز  
 چهارشنبه و اگر طالع نیکس سرمان باشد تعویز الفت در روز شنبه باید نوشت بعد از  
 نماز پیشین و اگر طالع نیکس سه باشد تعویز الفت او روز شنبه یا روز پنجشنبه بعد از  
 نماز باید کرد و اگر طالع نیکس سه باشد تعویز الفت او روز آدینه باید کرد و اگر طالع نیکس  
 میزان باشد تعویز الفت او روز آدینه باید کرد در ساعت چهارده و اگر طالع نیکس عقوبت  
 تعویز الفت او روز شنبه آخر روز باید کرد و اگر طالع نیکس فوس باشد تعویز الفت او  
 روز پنجشنبه بوقت آفتاب بر آمدن باید نوشت و اگر طالع نیکس حدیث باشد تعویز  
 الفت او روز آدینه ساعت ششم باید کرد و اگر طالع نیکس دل باشد تعویز الفت او  
 روز چهارشنبه باید کرد و اگر طالع نیکس حوت باشد تعویز الفت او روز شنبه باید نوشت  
 یا روز پنجشنبه در ساعت اول باب چهارم هر که خواب هر که عمل نماید باید نوشت

در روز پنجشنبه  
 او اگر طالع نیکس

در ساعت و ایام و لیا سر باند و احکام و در وقت چه عمل نماید کرد از جهت بنفص و غیره  
 نیز طالع هر کس بکدام ستاره تعلق دارد از کواکب سبعة و اختیار آن و نحو این آن  
 و خانه ستاره هر کس بکدام برج است از بروج هزاره گانه و صعود و نخوس طالع  
 آنرا باید که وضع طالع که آنست باشد یا آینه یا خاک یا باد و آسمان و نیز کردن چند  
 شیخه ستاره که در غنیمت خوانند و ثنوی هر طالع را ترتیب حکمت خود نویسنی  
 و حکم خود عمل کردن این حکم را بدان و بجل آنرا از آن عمل فایده بینند ترتیب  
 عمل مذکوره چون خواهد که عمل از جمله کارهای دشمنی یا غیره باید عمل کند  
 و در وقت و ایام و لباس نوبت و در خانه خالی بنشیند و در بوسه شوق کند و از چهار  
 سو خوف خطا کند چون جدول با کسی سخن نگوید و تفکر در حروف نام طالع و مادرش  
 بحسب الجده بشمارد و از آن هفت هفت طریقه کند اگر یک بماند ستاره شمس باشد  
 و اگر دو بماند زهره باشد و اگر سه بماند عطارد و اگر چهار بماند مریخ و اگر پنج بماند زحل  
 و اگر شش بماند شمس و اگر هفت بماند مریخ باشد و بعد از آن نام مطلوب و مادر نیز بنویسند

در این

باب احکام  
 کتب و تعلق عا الفضل  
 الایس و ایام  
 ۲۲۲  
 ۲۲۲  
 ۲۲۲  
 باب بر شمس  
 مانت نشخ و در شمس  
 بنویسد و در شمس  
 در وقت و ایام  
 من بین وقت و ایام  
 آنگاه خالصه ستاره  
 الشارحین  
 باب در شمس  
 بنویسد و در شمس  
 و ایام و ایام  
 از آن در وقت و ایام  
 کتب و تعلق عا الفضل  
 الایس و ایام  
 ۲۲۲  
 ۲۲۲  
 ۲۲۲  
 باب بر شمس  
 مانت نشخ و در شمس  
 بنویسد و در شمس  
 در وقت و ایام  
 من بین وقت و ایام  
 آنگاه خالصه ستاره  
 الشارحین

و هم چنین طرح نماید و هر چه میماند ستاره و نشان باشد بعد از آن طبع و شماره طالب  
و مطلوب را ببیند بهم سازگار است یا نه چنانکه طالب خلایق سازگار است با  
و طالب آتش با آب سازد طبع بروج را بر آب مثل بدانند حمل  
و آید و قوس آتش است لثور و سنبه و جبر خالک انده جزا و دلکو و میزان  
بدر اند سرطان و عقرب و حوت آبی اند بروج بیکدیگر موافق اند بدانکه  
سرطان و سنبه سازگارند پس با میزان سازد اما بروج بیکدیگر مخالفند  
بدانکه حمل و سرطان و سنبه با قوس و دلکو از میزان با جبر و حوت  
و چون سازگارند حروف اول طالب و حروف اولی شماره و هر یک  
ترتیب نموده پیوند کنند که حروف نقطه را نقطه نهند و باز چنانکه کند که حروف  
آتش و باد و خاک و آب هر یکچندان است و باید هر یک عجمه جدا کند  
و بر چهار باره کافه بنویسد بعد از آن مقدار هم لعبت با بروج بر خاف کند  
و حروف را بنویسد را هر یک در میان لعبت کند و آتش را با آتش اندازد و آب را با

اندازد و خاک را بجای دهن کند و باد را بیاد آویزد و بد آنش بر سه نوع است  
 یا اخگر میباشد یا آلتاب و یا کرم و طبی که آتش با این سه نوع میباشد  
 نوشته که میکنی اگر چنانچه صاحب نوشته بطبع حکمت نوشته را بخواند از  
 و اگر تعلق ببرد با بد در کنار آتش نهد و این چون میباشد دانستی که  
 مرد است یا زن با بجد کبیر است کند و از زده در از زده طرح کند اگر آتش است  
 بد آن تعلق با آلتاب دارد و اگر چنانچه میان آن با بجد صغیر است کند  
 از زده در از زده طرح کند و اگر آتش است بد آن تعلق بخبر دارد و اگر آتش است  
 با بجد صغیر است کند بعد از آن چهار طرح کند اگر یک عاقد آتش و اگر دو بماند  
 آنکه و اگر سه بماند خاک و اگر چهار بماند باد برود و بدان همه آیه و خاک  
 و باد و چنبرن نیاس است اگر چنانچه سوره هر چه با بجد کبیر آیه است  
 تعلق باب بزرگ دارد بسیار نوشته را در میان آب بزرگ اندازد  
 و اگر با بجد صغیر است تعلق با میان دارد یعنی نه سخت بزرگ و نه سخت کوچک

اگر که در روز غروب  
 خواند آتش در هر  
 بنفید و در هر  
 من است که در هر  
 اگر که در هر  
 خواند آتش در هر  
 بنفید و در هر  
 من است که در هر

۱	۲	۳	۴
۵	۶	۷	۸
۹	۱۰	۱۱	۱۲
۱۳	۱۴	۱۵	۱۶

اگر که در هر  
 خواند آتش در هر  
 بنفید و در هر  
 من است که در هر  
 اگر که در هر  
 خواند آتش در هر  
 بنفید و در هر  
 من است که در هر







ح. ا ب ج د ه و ز ح ط ی ک ل م ن  
 که صلا و حط الودر سه بود  
 حروف شفو طش چار بود

۵۰ ۴۰ ۳۰ ۲۰ ۱۰ ۹ ۱۷ ۶ ۵ ۴ ۳ ۲  
 ا ب ج د ه و ز ح ط ی ک ل م ن

۲۴ ۶ ۱ ۱۰ ۹ ۱۷ ۶ ۵ ۴ ۳ ۲ ۱  
 س ش غ خ ذ

۸ ۴ ۴ ۶ ۱ ۱۰ ۱۰۰  
 س ش غ خ ذ

۱ ۴ ۱  
 س ش غ خ ذ

آتش خاک باد آب

ا ب ج د  
 ه و ز ح  
 ط ی ک ل

نقطه یک است و باقی  
 نقطه صد است هر یک  
 نقطه و دلالت از پنجاه  
 میکند و فقط از جای خود اندکی با شکر  
 که هر دو میکند و با شکر بیحد میکند

غیر از شفو طش چار بود  
 حروف شفو طش چار بود  
 حروف شفو طش چار بود

باب ششم بدانکه چنانچه نوشته می کن برای زن از جمله

مرد او بالعکس اگر مثلاً شماره هر دریا داده بود بطرف  
 شماره و اگر تبدیل کند بکم صلا تا که کار درست آید بدانکه  
 و بعد از هزار که شکل الف است  
 با سه نقطه بشکل ۲ بنویس  
 با سه نقطه و شکل ۳ بنویس  
 با سه نقطه داده بعده شکل  
 ا و ده هزار بدین گونه بنویس  
 ا یک الف با چنان نقطه

منبر از م بر سه نوع آمده اند یکی اعلا و یکی سفلی و یکی  
 اولی آنان که عهد اند همچون حلوک و یاد شاه و سلطان  
 و امر و صلا و فقه و آنان که سفلی اند مثل  
 کاس بید

و اکابر و رؤس و خیاط و ناجر و آنکه مثل او باشند و غیر هم از آنند

بدانکه اگر بر طایفه اعلیٰ میکنی از جهته محبت جا که نویسیاید

پوشید و بوی خوش بزنند که در و سر نو تر اشید و عانه

و ابط و ناخن گرفتن و اندام پاک شستن و به سبزه نگاه

کردن و قند یا شکر نبات خوردن و اندک در دهن گرفتن

و دهن بستن و در میان سخن گفتن و سلم تراشید و چهل

پهفت بار این آیه بخوانند و مِنَ النَّاسِ مَنْ يَتَّخِذُ

مِنْ دُونِ اللَّهِ أَنْدَادًا يُحِبُّونَهُمْ كَمَا يُحِبُّ اللَّهُ وَالَّذِينَ

أَمِنُوا أَشَدُّ حُبًّا لِلَّهِ وَالَّذِينَ ظَلَمُوا إِذْ يُرَوُّونَ

عَذَابَ اللَّهِ جَمِيعًا إِنَّ اللَّهَ شَدِيدُ

الْعِقَابِ آیه اگر طالب و مطلوب مرد بود و اگر خیالی که

مرد و یک زن این آیه را هفتاد و هفت بار بخواند هر چند

لِلنَّاسِ

تَرْتِبِ لِلنَّاسِ حَبَّ الشَّهَوَاتِ مِنَ التَّيْسَاءِ وَالْبَيْنِ وَالْقَنَاطِرِ الْمُقْتَضِرِ  
 مِنَ الذَّهَبِ وَالْفِضَّةِ وَالْخَبْلِ الْمَسْوُومَةِ وَالْأَنْعَامِ وَالْحَرْثِ ذَلِكَ  
 مَتَاعُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَاللَّهُ عِنْدَهُ حَسَنُ الْمَأْتَبِ وَأَكْرَزُ بَرٍّ بَعْضُ وَعَدَاةً  
 بَابِ رَزْبَرِشِ جَانَهُ نُوچِرِ كِنِ بِيَا بِيْدِ شَيْدِ وَتُوچِرِ كُوچِ وَكَارِ دُوچِرِ  
 بَدَمِنِ سِرِ كِتَابِ نَهْدِ وَابِنِ آيَةِ مَجْدِهِ بَارِ خِلْدَنْدِ وَبَدِ بَيْنَا وَبِنِيْلَهُ

الْعَدَاةُ وَالْبَغْضَاءُ أَبَدًا إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ قُلْ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا

بِأَيْضِهَا  
 وَتَحْلِيلُهُ  
 ۳

إِلَى آخِرِهِ خِلْدَنْدِ وَبِشَيْدِ سَلَمِ وَبِشَيْدِ رَأْسِ نُوچِشْتِنِ وَبَارِ خِرِشِ  
 دَرْدَانِ كَرْتَنِ وَأَكْرِ خِلْدَنْدِ بَدَلِ كِهْ بَرِشْتِمِ كِيدِ كِرِ سِيَاهِ كِنِ جَانَهُ سِيَاهِ  
 وَچِرِ كِنِ بِيَا بِيْدِ شَيْدِ وَبَارِ خِلْدَنْدِ دَرْدَانِ كَرْتَنِ وَبِرِ سِيَاهِ نِ كَلَاهِ كُوچِ  
 وَبِكَارِ سِيَاهِ قَلَمِ نَرِ شَيْدِ وَچِرِ دِهْ بَارِ ابِنِ آيَةِ رَاخِلْدَنْدِ يَهْ  
 نَبِيضٌ وَجُوعٌ وَنَشْوَدٌ وَجُوعٌ وَكُتُوبٌ بِرِ كَاغِذِ كَلَنْدِ

وچگونگی طلبیدن نوشتن و خانه تاریک رفتن باجایی که تاریک باشد  
 و اگر از بزرگان بند میگذرید بسیار کوشش نوشتن و این  
 آیه را بپوش و هفت بار بخواند و آن قرآن سیرت  
 به الجبال او قطعت به الارض او کلم به المونی بل الله  
 الامر جمعا هذان خصمان اخصموا فی مرتبه ان الله  
 لفرق لهم ثواب من فیها و اگر برای محبت میکنی بسیار  
 لباسی میان پوشیدن نه سخت کند و نه سخت نو بکار در میان هم  
 ترا نشید و دست چپ نوشتن و این آیه هفتاد بار بخواند و یحییٰ لهم  
 و یحییونه اذله علی المؤمنین لعزیز علی الکافرین  
 و اگر از برای بغض و عداوت میکنی این آیه را ده بار بخواند  
 یا عدای لا ارضی بیننا و بینکم کمالا تصلیه بیننا و التلیج

بعد از آن قسم بدست چسب گرفتن و به پشت و اگر بر او نامی که میباشد  
 جاریه در پیش پوشیده و همواره پیشین و ناخون نابریده و بیمار کلنگه  
 تراشیده بدانکه اگر نوشته میکنی اگر حبه مرد بر روزن روز چشنبه  
 روزه بایده گرفتن روز آدینه نوشت و اگر از بر زن میکنی از حبه  
 مرد میباشد روز آدینه روزه گرفت روز شنبه نوشت و اگر حبه  
 بفض و عداوت زنان است روز سه شنبه روزه صیبا بگیرد گرفتن  
 روز چهارشنبه نوشت و اگر <sup>بیماری</sup> <sup>بیماری</sup> بآب سببم درد انستی است  
 اگر <sup>بیماری</sup> <sup>بیماری</sup> عمل کسفی کند اول طهارت ب زود <sup>بیماری</sup> <sup>بیماری</sup> باشد در میان و اگر  
 و رکت نماز بگذارد و در هر کسفی یکبار فاتحه کتاب آیه الکرسی بخواند  
 و یکبار معوذتین بخواند و حاجت کند و قسم در دست گیرد و بگوید  
 ادخل علی الحیت بعد از آن اگر از بر <sup>بیماری</sup> <sup>بیماری</sup> کسفی شد قسم را بسوی خود  
 تراشد و اگر از بر <sup>بیماری</sup> <sup>بیماری</sup> کسفی شد قسم را بسوی پیش تراشد

و اگر از برادر خوب بنویسد قسم بدست راست تراشد و اگر از برادر  
 بد بنویسد قسم بدست چپ تراشد و چون قسم شفق زند  
 بگوید *شَقَّ الْقَلَمُ مِنْ عَمَلِ الْحُبِّ* و اگر از برادر دشمنی باشد بگوید که  
*شَقَّ الْقَلَمُ مِنْ عَمَلِ الْبُغْضِ* و اگر از برادر بد بنویسد بگوید که  
*شَقَّ الْقَلَمُ مِنْ عَمَلِ الْعَدَاوَةِ* و اگر از برادر دوستی بنویسد  
 پاره شیرینی در دهان گرفتن و اگر از برادر خوب بنویسد یک چشم بر هم بندد  
 و اگر از برادر بد بنویسد با کسی سخن نگوید و قسمی که از برادر دشمنی تراشیده  
 باشد دشمنی زنی بدوستی که از برادر دشمنی تراشیده باشد گاشتی  
 نشاید و در دایره باید که گشنگ زیر جابه بدر کند و آنروز فرزند  
 و هیچ کس را بوسه نزند و با هیچ کس حسد نکند و ما جگر نکند و بعد از آن که قسم  
 بر کاغذ نهد بگوید *اقْرَأْ بِاسْمِكَ الَّذِي عَسَىٰ بِالْقَلَمِ عَلَيْهِ لِلْإِنْسَانِ مَا كُنَّا*  
 اگر از برادر بد بنویسد اول نام مرد بنویسد و اگر از برادر مرد بنویسد

بقره جلد اول  
 شفق القلم

اول نامه



اول نام زن میباشد نوشتن نام نفوس بجا آید و در آخر بنویسد که  
طلعتش تا حجت بود هر چه نویسد نیکو نویسد و احتیاط کند تا خط  
ننویسد که کار بر آید باب هشتم در دانستن توفیر که در هر باب در چشم و  
باید نوشت بدانکه در هر ماه چهار هفته است هفته اول کائنات  
و حجت را نیکو بود هفته دوم توفیر بسیار و خوب است نیکو بود  
هفته سوم دشمنی را نیکو بود هفته چهارم بان بند است و نیکو بود  
اما هر که توفیر را نویسد نام آن شخص را بجز آنچه کبر است کند و بداند که  
طالع آن شخص کدام بزرگ است اگر آنش باشد توفیر او را باشد باید نوشت  
و اگر بد باشد بیاد باید نوشت و اگر خالی باشد توفیر او را باب دوم  
باید انداخت باب نهم چون قسم بست گیرد بگوید  
وَالْقَلَمِ وَمَا لِيْطْرُقَ مِنْ جِبْتِهِمْ وَجَبْقُونَ و اگر از بر دشمنی  
نویسد بگوید الْعَدَاوَةُ وَالْبَفْضَاءُ بَيْنَ النَّاسِ هَا

اینکه توفیر را  
نویسد نام آن شخص  
را بجز آنچه کبر است  
کند و بداند که  
طالع آن شخص  
کدام بزرگ است  
اگر آنش باشد  
توفیر او را باشد  
باید نوشت  
و اگر بد باشد  
بیاد باید نوشت  
و اگر خالی باشد  
توفیر او را  
باب دوم

وَاكْرَزْ بِرَاخِرِ خَرَابِ بِنْدِ نَوِيدِ كَبُورِدِ وَجَعَلْنَا نَوْمَهُ شَانَاكَا  
 وَجَعَلْنَا اللَّيْلَ لِيَا سَا وَجَعَلْنَا النَّهَارَ عَا شَا وَآكْرَزْ بِرَا  
 زَانِ بِنْدِ نَوِيدِ كَبُورِدِ خَتَمَ اللَّهُ عَلَى قُلُوبِهِمْ وَعَلَى سَمْعِهِمْ  
 وَعَلَى أَبْصَارِهِمْ غِشَاوَةً وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ يَا كَا نُو بَلْدِي نُونِ  
 بَابِ دَهْمِ فِي بِيَانِ سَاعَاتِ الذِّمْرِ بِهَا الْأَوَّلُ مَا يَنْفَعُ  
 دِرْجِلِ الْحَبَّةِ فِي سَاعَةٍ وَالْعَدَاوَةِ فِي سَاعَةِ الْمَرْحِخِ وَرَبَطِ  
 الرَّجُلِ فِي سَاعَةِ الرَّجْلِ وَالْحَلَّ فِي سَاعَةِ الْقِرِّ وَالْحَرْفَةُ فِي سَاعَةِ  
 الشَّمْسِ وَقَدِ اللِّسَانِ فِي سَاعَةِ مَشْرَقِ وَحَيْثُ انْخَمَتْ فِي سَاعَةِ  
 الْعَطَارِدِ يَوْمَ النَّسَبِ أَوَّلُ النَّهَارِ رَجُلٌ نَصَفَ الضَّمْحِي مَشْرُقِ  
عِنْدَ الْأَسْتَوَائِيخِ وَقَتِ الظُّهْرِ شَمْسِ بَيْنَ الصَّلَوَتَيْنِ نَهْرًا  
وَقَتِ الْعَصْرِ أَخِرُ النَّهَارِ قُرْبِ يَوْمِ الْإِحْدِ أَوَّلُ النَّهْرِ شَمْسِ  
نَصَفَ الضَّمْحِي نَهْرًا أَوَّلُ الْأَسْتَوَائِيخِ عَطَارِدِ وَقَتِ الظُّهْرِ قُرْبِ

بين الصلواتين نزل وقت العصري آخر النهار

يوم الاثنين أول النهار نصف الضحى نزل

أول الاستواء شمس وقت الظهر بين الصلواتين شمس

وقت العصر آخر النهار عطارد يوم الثلاثاء أو النهار

نصف الضحى شمس وقت الاستواء بين الصلواتين وقت العصر

آخر النهار يوم الأربعاء أول النهار نصف الضحى

وقت الاستواء شمس وقت الظهر بين الصلواتين وقت العصر عطارد

آخر النهار نزل يوم الخميس أول النهار نصف الضحى عطارد

وقت الاستواء وقت الظهر بين الصلواتين وقت العصر شمس نزل

آخر النهار يوم الخميس اول النهار الاثنين نصف الضحى حراتنج

سواء وقت الا عشر وقت الظهر من يوم عطار بن الصلواتين وقت العصر من

تمت

بسم الله الرحمن الرحيم

بدانکه استخراج این مثلث که فروع آن ب ۲ ط ۳ ز ۴ ح ۵ و ۶ واج است

ازین ده حرف است که کلهی عصر و حقیقت است امام غزالی رحمه فرمود که اگر

کس بگوید این ده حرف مثلث را چه کونه از آن ده حرف استخراج نموده اند در جمله

کوم خلیفه چهارم علی مرتضی در کتاب حفر حروف فرموده که این فن مثلث معروف بود

دخول است چگونگی وضعش سه اندر سه باشد و استوار الاضلاع عدد حروف بیوشی چهل و پنج است

چنانچه عدد حروف ام آدم علیه السلام چهل و پنج است عدد هر ضلعی از آن پانزده است چنانچه

عدد حروف ام تو پانزده است چنانچه هر ضلعی از آن بیست است که سطر آخر واج است

چه کونگی استخراج این مثلث بنا بقول امام غزالی اینست که فرموده سطرها از کلهی عصر

اول عشر است و بحسب جمله ده است عدد بیوت وفق مثلث مانده است

ازد

آخر النهار يوم الخميس اول النهار الاثنين نصف الضحى حراتنج

سواء وقت الا عشر وقت الظهر من يوم عطار بن الصلواتين وقت العصر من

تمت

بسم الله الرحمن الرحيم

بدانکه استخراج این مثلث که فروع آن ب ۲ ط ۴ ز ۶ ح ۳ و ا ح است

از این ده حرف است که کلهی عصر و حقیقت است امام غزالی رحمه فرمود که اگر

کس بگوید این ده حرف مثلث را چه کونه از آن ده حرف استخراج نموده اند در جمله

کوم خلیفه چهارم علی مرتضی در کتاب حفر خود فرموده که این فن مثلث معروف بود

دخول است چگونگی وضعش سه اندر سه باشد و استوار الاضلاع عدد حروف بیوشی چهل و پنج است

چنانچه عدد حروف ام آدم علیه السلام چهل و پنج است عدد هر ضلعی از آن پانزده است چنانچه

عدد حروف ام تو پانزده است چنانچه هر دو ضلع آن یک بر ثابت است که سطر آخر و ا ح است

چه کونکه استخراج این مثلث بنا بقول امام غزالی اینست که فرموده سطرها از کلهی عصر

اول عقوق عشرت است و بحسب جمله ده است عدد بیوت وفق مثلث مانده است

از

از زوس قط کهیم یک باء مانه که آن الف است و الف اول عقود احاد است از استخراج شد  
 پس حرف کاف که در عقود عشرت است و بحسب جل بیست و چهار عدد و ف که پزده  
 میشود از زوس قط کهیم دو باء مانه پزده حرف با که در عقود احاد است از استخراج شد  
 پس حرف ق که از جماعت است که در سیم مرتبه عقود است که در قرشت واقع است  
 حرف جیم که بحسب جل بیست و چهار استخراج شد پس حرف میم که در جماعت  
 و بحسب جل بیست و چهار بار عدد بیست و ف که در شش است از زوس قط کهیم  
 چهار باء مانه حرف دال که او نیز چهار بود از استخراج کهیم حرف هاء از حرف  
 مثلث که از هجوع به تغییر کردنیم زیرا که اول و ف است و دل تغییر متمم پس  
 حرف سین که از جماعت است و بحسب جل بیست و چهار عدد بیست مثلث را شش  
 بار از زوس قط کهیم شش باء مانه حرف و را از استخراج کهیم در خانه سیم از  
 ضلع سیم ندایم پس حرف عین که در هجوع و جماعت است بی که از آنکه از دیگر متغیضیم  
 و پنج بی که هفتاد بود عدد بیست مثلث را هفت بار از زوس قط کهیم هفت باء مانه حرف ز  
 که هفت بود بحسب جل از استخراج کهیم از اول خانه دهم ندایم حرف حاک که از جماعت  
 از ضلع سیم در خانه آخر ندایم پس حرف صاد که از هجوع است بحسب جل نود بود

از زوس قط کهیم یک باء مانه که آن الف است و الف اول عقود احاد است از استخراج شد  
 پس حرف کاف که در عقود عشرت است و بحسب جل بیست و چهار عدد و ف که پزده  
 میشود از زوس قط کهیم دو باء مانه پزده حرف با که در عقود احاد است از استخراج شد  
 پس حرف ق که از جماعت است که در سیم مرتبه عقود است که در قرشت واقع است  
 حرف جیم که بحسب جل بیست و چهار استخراج شد پس حرف میم که در جماعت  
 و بحسب جل بیست و چهار بار عدد بیست و ف که در شش است از زوس قط کهیم  
 چهار باء مانه حرف دال که او نیز چهار بود از استخراج کهیم حرف هاء از حرف  
 مثلث که از هجوع به تغییر کردنیم زیرا که اول و ف است و دل تغییر متمم پس  
 حرف سین که از جماعت است و بحسب جل بیست و چهار عدد بیست مثلث را شش  
 بار از زوس قط کهیم شش باء مانه حرف و را از استخراج کهیم در خانه سیم از  
 ضلع سیم ندایم پس حرف عین که در هجوع و جماعت است بی که از آنکه از دیگر متغیضیم  
 و پنج بی که هفتاد بود عدد بیست مثلث را هفت بار از زوس قط کهیم هفت باء مانه حرف ز  
 که هفت بود بحسب جل از استخراج کهیم از اول خانه دهم ندایم حرف حاک که از جماعت  
 از ضلع سیم در خانه آخر ندایم پس حرف صاد که از هجوع است بحسب جل نود بود

عدد بیوت وقف را نه بار که هشتاد و یک است از وس قطعه که هم نه باشد ما ند حرف طار که  
 او نیز خوب جل نه بوم از وسخرای نمویم از ضلع اول در خانه وسط ندایم بدین صورت است

وقف مثلث

۴	۹	۲
۳	۵	۷
۸	۱	۶

انسخ لزمه و طبع صدھی

بسم الله الرحمن الرحيم

وقف مسجد ابن حنفی  
 در خانه زاده حنفی  
 مبارک باشد

سپاس بخایت و سایرین بنایت معبود میرالذوق و سزاوار است که بقدرت شایسته حکمت با بغه خدای  
 متوکل در خانه کند که اهل اعدا است و وضع در مثلث حسب حصول مراد است در نه فرسوم لغز لغز انسان را  
 بوضع در ترتیب کیفیت استخراج از حروف عشره قرآنی در حقیقت اسمها مخصوص نموده حکمت او است ترتیب  
 بدانکه این کتاب مشتمل بر هشتاد و یک بیت است که امام غزالی رحمه الله از کتاب جعفر خلیفه  
 چهارم امام علی بن ابی طالب علیه السلام استخراج نموده و در جعفر کتابت است که مشتمل بر علوم او است و خبر است  
 بعد از رحلت او از دنیا فایده بسیار است که طبع کشف افکار نورانیه و اسماء ربانیه که نداشت تا آنکه امام  
 جعفر صادق علیه السلام تا از چهره کتاب بر داشت و بعد از او نیز در سرفغان بنان مانده تا اینکه امام محمد غزالی  
 آنرا مطالعه فرموده و نفسی بحالت را از صفح استخراج کرد و در این مثلث که اقامت ۲ ۹ ۳ ط ۳ ز ه ۳  
 واقع است استخراج نموده و نیز ابتر الصون نام نهاد و خلاصی اللیل و استجد بحبت و از یاد مودت و ملا  
 دشمنی و بیار کوفت و اجابت و عتق و ویر عمارت و شکنی شکوه و طلاق کردن زندانیان و نجاردان  
 اسیر و غیر ذلک چنانچه شیخ بر کتب تفصیل خود ملاحظه شد شرط اعمال اینست باید معالی آنرا از سر و وجه است اجتناب  
 تمام نماید و عمل شود نسبت مسلمانان و اندر مادام که ظالم و شرور نباشد تا ضعیف و حق است این مثلث است بر وجه  
 یافتن علی بن ابی طالب از حروف عشره  
 قرآن علامه که در کتاب  
 الاصلی نقل فرموده  
 می بینی در آن بی بی  
 قله قله ما و طغیانه کفاید  
 در قرآن یافت است  
 در این عالم است  
 در روزت از حروف عشره

وقف مسجد ابن حنفی  
 در خانه زاده حنفی  
 مبارک باشد





و چون پوست از زیرش را  
با نودج باله بوی کبره و رسیکه بکشند  
تا در شوره و سفید کف و غیره فلعل خشک تر شود  
باز در عدد و زردی از جلدت زرع سهال نرسن و محفوظ و در  
امعاء و نفق و حید و از بعضی زنده تمام و چون در آن از شیرین  
باز در عدد و زردی از جلدت زرع سهال نرسن و محفوظ و در  
امعاء و نفق و حید و از بعضی زنده تمام و چون در آن از شیرین

و شکار زیتیک یک شکار زرنیج  
ده وس بد بند تا آفتاب  
و شکار فریک یک شکار کربیت بر آفتاب  
کند خفت دس بد بند تا آفتاب

القولنج یون میخ با سبزه سفید شمع النجارات انی جزوی فی الجوف و الامعاء  
تکلیب الانسیان عند حیوانه و شمع النسیم حبه یکاد خرمی در ص النسیم سبزه حاتم  
و سبزه باره و علامه کجی ان العله عند ملاقات الحار و الانبیه من النور و علاجه اکل  
صبر الا خضر علی الریح و اما فانه یقطع هذه العله من الجوف و جلد و علامه الباردة و هی العله  
عند ملاقات البرد و التمدید و الغیم و الاوطار و الریاض الباردة و علاجه ان یؤخذ صبر مقطر و حبه  
الرشاد و فلفل و زنجبیل اجزاء سواء بقا الجميع مع شکر کرا بیضا و قناعاً و یسعمل علی الریح و عند  
حیوان العله فانه نافع حی و جب جید طیب کبر للفران



اما بعد این ساله فالنامه است که جناب امیرالمؤمنین حضرت جعفر صادق از کلام شیخان گفته  
 که هر تنگی داشته باشد بخورد بینه بینه که این مطلب بیاید از طریق این است که تفریق بکردن که کفر را میگرد  
 باید دست خود را بفرسند و باز آورد چند کشته را می آورد بداند چند کشته آورد با عدد بروج مطابق کند  
 بماند چه قدر است عدد را از بروج مدح حفظ کند بداند که حمل است یا ثور یا غیرها بعد از آن آیت نگاه کند نسبت را  
 از نیک و بد امتیاز کند و بر جوی سیزده کاره اینند حمل ثور جوزا سرطان اسد سنبله  
 میزان عقرب قوس دلو حوت شمس قمر زحل ثلثت بر و جواهر و بشماره  
 بر سر هر برجی توقف و در وقت مقصود آن کسی حمل و حبلت له نال الله و داد و بین شهن و امزده با در  
 بشادی و خرمی و فیروز یافتن ثور فرحین با انانکم لله فی فضل خیار <sup>برای</sup> هزار روز بسیار برسد و برادر  
 دل خود را بر سر در میا و آخرت جوزا فاضل صبرا جملا صبر کمه ثواب مکن برادر بر و مخصوص حاصل کوه  
 سرطان قوله تعالی و اسرق الندامة ما را و العذاب دین نیست بر هر چیز و صد کرم و صبر کم  
 برادر بر و نسبت تو خوب شود اسد یا ایها الذین امنوا ادخلوا فی السلمه کانه ثواب مکن  
 برادر بر و نسبت تو خوب شود سنبله کمثل حبه انبت سبع سنابل فی کل سنبله عامه  
 حبه نامزده با در است در و خرمی و بکام دل رسید به رحمت می از یوم تجد کل نفس ما عملت  
 من خیر محضرا بداد بری کار خیر خود برسد و کار برادر کوه عقرب و لقبه نصره و سقا  
 مزده با در است در و خرمی قوس و سبع علیه ثواب و باطنه بشاد بهر  
 بشادی و فیروزی و دنیا و آخرت جدک ولا تلحقوا ابانکم الی التهلكة واقف نامی در  
 کار نایب دلو و نضح لکه تکلیف اساعلی قوم کافرین التبه باید با یک خصوصیت  
 نلک حوت یوسل الرياح مبشیر است مزده با در است در و خرمی و فیروز نام شرفا

نام جناب امام جعفر صادق علیه السلام و کلام شیخان گفته  
 ۱۳۴۰ و مشهور است



هذا شرح الأسماء السريانية التي في القصيدة المجلوبة

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

أصابعُ فهذا شرح الأسماء العظم وتعبير بعض الأسماء السريانية التي في القصيدة المثلثة على اسم  
الله العظيم المكنون الذي هو في خزان الغيب مخزون و يشتمك على اسم السريانية من عرفها  
بطرفها فقد عرف كل خير وكفى كل خير فانتها نفع الجبال ونجد البحار وينزل بها الاطوار وكفى  
بالاشرار ونجد بها النيران لا سيما ان اخذتها يا اخي عن شيخ مرشد صادق واني لآلم  
بالله العظيم ما توجه به احد لا حاجة الا بالخير وتو فراد لا اتسع وليف لا اتسع ولله  
الا انفرج ولا مريد الا تيسر فخذ يا اخي هذه القصيدة عن شيخ ما يرانها اطلع من السيف  
ولا تكن منها فاسقا ولا معاندا واحفظك يحفظك الله واني لا سهل عليك شرحا وان  
سبها بالسريانية بتوفيق الله قوله باي في الآله هو في الاحد له  
جلوت في بدع هلك في الباطن طمطام في الباري مبرش  
في الثابت طمطفت في الجبار غلوت في الحكيم شتم في الخليم  
اشيخ في الخالف سلمت سميت في السلام بان في في الدائم ستر في  
في الودف قد وسر في المنز عن الفاي بر كوف بر هوت في الرحيم اشيخ  
في الشديد جلبا في ابي باه ام من سماء الطريق الصوفية بوه كوك سماء

بسم الله الرحمن الرحيم  
هذا شرح الأسماء السريانية التي في القصيدة المثلثة على اسم  
الله العظيم المكنون الذي هو في خزان الغيب مخزون و يشتمك على اسم السريانية من عرفها  
بطرفها فقد عرف كل خير وكفى كل خير فانتها نفع الجبال ونجد البحار وينزل بها الاطوار وكفى  
بالاشرار ونجد بها النيران لا سيما ان اخذتها يا اخي عن شيخ مرشد صادق واني لآلم  
بالله العظيم ما توجه به احد لا حاجة الا بالخير وتو فراد لا اتسع وليف لا اتسع ولله  
الا انفرج ولا مريد الا تيسر فخذ يا اخي هذه القصيدة عن شيخ ما يرانها اطلع من السيف  
ولا تكن منها فاسقا ولا معاندا واحفظك يحفظك الله واني لا سهل عليك شرحا وان  
سبها بالسريانية بتوفيق الله قوله باي في الآله هو في الاحد له  
جلوت في بدع هلك في الباطن طمطام في الباري مبرش  
في الثابت طمطفت في الجبار غلوت في الحكيم شتم في الخليم  
اشيخ في الخالف سلمت سميت في السلام بان في في الدائم ستر في  
في الودف قد وسر في المنز عن الفاي بر كوف بر هوت في الرحيم اشيخ  
في الشديد جلبا في ابي باه ام من سماء الطريق الصوفية بوه كوك سماء

الطريق

اهل الظرف نحو عنه الصمد اصاليا عنه الشهيد بجاءليا عنه ياذى البطن الشهيد  
يا جبار صبصت عنه كن فلو و اسبلت عنه السمع و حوسه عنه  
الصادق و دوسم عنه الظير و براسم عنه الف شلمت عنه الف  
بوع عنه سمر عنه اهل الظرف بارئ اسم عربي عنه الخالف جللت  
عنه القادر شخشا شخشا عنه يارب يارحمون انت الله عطلا عنه  
القوي القاهر قوله ثلك عصي صفت الزهد هو اسم لله الاعظم الذي  
لا يشك فيه من ق كل عزق باتفق العلماء وقال فيه الامام العلين الطالب كوه الديوبند  
وقد قول من الجنة في حوي خضر او له وف سبعة عنه اخذت من كل واحد  
هذه الاسماء لله الاعظم حرف الحرف الاول من اللام الاول الفاء من سنة الله الفرح  
والجيم من الجبار والسين من الشهيد والفاء من الثابت والطاء  
من الظهير والحاء من الخبير والراء من الزكي فهذه الاسماء المحيط  
باللام والحرف واعتمدت في الطبابع الاربع والصلح في العناصر فانظروا  
ان هذه الاسماء السبعة يا اخي واتخذها وردا فانه كنز كنوز الله  
و يكفيك ما خرجه من الاشارة و جمعت فيها انواع الغوايد و بشرحت  
اسرار الله نافعة للجنة والقبول والحفي بالليل والنهار و شرحها طويلا لكن





اختصت في حبرنا المنقذ في الاختصار ولا يعلم منا في هذه الأسماء والآله ووضع الامام  
 هذه الضميمة بالرمز والاشارة كئلا يفهم العوام ونشار الامام بقوله تلك عصبي  
 الالفاء في ام الله الثابت لان في الثابت تلك الفاء مثل عصي وشار بقول  
 بالانامل الاربعه الالفاء في الظاهر و اشار بها الشقيق الاله الظاهر  
 وبالواو والموس اشار الاله الوادي الزكي وبالهم الطمسي الالفاء في الفرح و اشار  
 بالسلم تشريك الالف الجبار و اشار بالخانم الحنيفة اسمها لان الخاتم  
 حنيفة جوانب وهذه الاسماء البعده حنيفة في القرآن وثلاث في التورات وثمان  
 في الانجيل وان وضع هذه الاسماء البيت لا يسرف ولا يجرق وان وضع في  
 في السنية لا تفرق وحال هذه الاسماء منصور مؤيد شرع الالبيات

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

بَدَأْتُ بِسْمِ اللَّهِ رُوحِي بِهِ أَعْتَدْتُهَا عَلَى كَشْفِ سِرِّهَا بِبِاطِنِهَا الظُّهُورُ كَمَا

سِيلُهُ قَائِمٌ بِقِرَاءَتِهَا الْمُهَابَةِ فَمَنْ لَزِمَهَا كُلَّ يَوْمٍ عَشْرًا تَجَرَّتْ مِنْ قَلْبِهِ الْحِكْمَةُ وَالْحِلْمُ عِنْدَ

الظُّلْمَةِ فَكَيْفَ وَعَلَّقَهُ عَلَى النَّفْسِ وَتَسْرِعُهَا فِي قُرْبِ الْبَيْتِ الثَّابِتِ الْقَصْدِ

وَصَلَّيْتُ فِي الثَّابِتِ عَلَى خَيْرِ رُسُلٍ كَمَا حُجَّ مِنْ زَاوِيَةِ الضَّلَالَةِ وَالْقَدَّتْ كَمَا

الصَّحِيحُ مَنْ لَزِمَهَا سُدَّ كُلَّ يَوْمٍ عَشْرًا زَادَتْ فِيهِ وَشَرَفَتْ وَجِدَّ بِالْقَوْلِ وَطَدَّرَتْ

في اي اسم كان  
 في اي يوم كان  
 في اي شهر كان  
 في اي مكان كان  
 في اي وقت كان  
 في اي حال كان  
 في اي حال كان  
 في اي حال كان

البيت الثابِت

من كتبه وجملة النسخ  
 في الطور والوصف والبرق والبرق  
 في الطور والوصف والبرق والبرق  
 في الطور والوصف والبرق والبرق



البيت الثالث الهي لقد اقسمت باسمك داعيا كما يابح وما هو حلت فجلت كما  
من هذا البيت نصف الكبرياء والليله اربعة آة كلف عند اللسان وصدرا ايبده وصدرا رفيع العدر ون كبتة ورفيع  
بسطوا يوم الخميس وكتب محمد بن عيسى وثمان هادوت وصدرا صامنا عظيم العدر والهيبة ومن جملها في اعا العبدان من عجم

والقادر الرابع بصصام لطم طام ويا خير بانح كما حجات فخر شويه النار اخذت كما  
من فخر من الله كل يوم كبتة وبن من فخر بن الايمان والتور وظهر على الحكام والولادة والاداء وصادق اللسان لا بد كلامه  
عند احد من كبة وخواه بالاداء وقرائنا البيت فرتة الكلاب البيت الخ صص

على ضياء من نور نور كما فلاح على وجهي سناء و اوقت كما من نور من الله عند الصبح  
نور وجهه وقلبه وهدى به سواد فظ وركبت على جدران من نور من البيت السادس وصبت على قلبي  
شبا شيب رحمة كما حليلة مولانا الكريم بنا علك كما من نور من الله بعد العشاء شيرة قيت

حاجته وقرن كربة ولا تلاوة وحبوبه ومن كبتة على سفر اسيف وعل قيت حاجته عند اللورد والامر البيت السابع  
خط بنا الاقوام من كل جانب كما واسبل علينا البسرا وشغن الفلك كما من نور من الله  
صارت الال الطريف وخرج من الصنف الا الغني من كبتة على ورق وشمس على المطر وشربا ظمير قلبه يابح عليه وكبتة والاداء

البيت الثامن سبحانك اللهم يا خير خالق كما ويا خير خلاق واو من نعمت كما

من نور من الله كل يوم صايرة مرة تكلم بالغيث وكشف له اليب وصدرا محفوا بعبادة الله في البيت التاسع  
افضل من الاقوام فيضه شفق كما على و احييت قلبي بغلغمت كما من نور من الله  
هذا البيت كل يوم احد وعشرين مرة خالص الشدايد كما من نور من الله كل طريق بالسلامة ومن كبتة وشمس

البيت العاشر الا والبسني هيبه وجلاله كما وصف يد الاعداء عنى يطيطغته  
 من كونه كل يوم خمس مره وسبع مره واغنى الناس والصل بالله رحانه البيت الحاد عشر الا وحبني  
 من عذوق وحاسيد كما جمع شماغ شيخ سلت سمته من يومه كل يوم ثلاثون مره عنى  
 حقه الا بصار وسكنت عنده الا البيت الثاني عشر بنور جلال بانير وش نطرح كما  
 بقدر وسيت توكوت به الناس اخذت كما كتبه يوم الثلاثاء في وقت بيضاء وجعلنا بطون الشجر  
 وحملنا صغولا وجونا وكتبه باسم عذرة وراه في النور في قلبه من كنه باسم حبيبه وراه في  
 الماء ذاب قلبه وافضل حبيبه وظن بوجه البيت الثالث عشر الا واقضى باقائه بالنور حاجتي كما  
 بنور شيخ جليلي ساعد انقضت كما زنه كل يوم مالا ليه قلبه النور والرجل وراه عنده  
 البيت الرابع عشر بياه وياويه وياخبر بانير كما ويا من لنا الان ارقين جوده تمت كما  
 من زينه حاله باليه النور البيت الخامس عشر واحب سني يا ذا الجلال بكاف كون كما ايا جابو القلب  
 الكسير من الحبت كما من زينه صل الال الطريف ورضي الله عنه البيت السادس عشر وخلصني  
 من كل هو وشدة كما ينص حكيم قاطع السر اسبلت كما من زينه فراء سفي كل يوم  
 ثلثة وعشرين مره مرت عنده الاعداء وانكشف عنه البلاء واصل بالله رحانه وكان بالضر  
 حفوظ واجبه ارباب اللقه البيت السابع عشر اصمم وابلتم ثم اعوى عذوقنا  
 واخر سهمه يا ذا الجلال نحو سمته كما ونحو سني مع روق سني وبر اسميه كما خصت  
 يا الاله العظيم من الغلت كما البيت التاسع عشر واسبل علينا السر واشف

قلوبنا

قلوبنا كما فانت شفاه للقلوب من الحنث كما من زفة اضاء قلبه انشرح صدره وسريره واخلت  
 عسره من كبتك يا رحيمه وحايا به الطل وشرب ذلك الماء من انزل الواسوس البيت العشرى وبارك  
 اللهم في جمع كسبنا له وحل عقود العسر يا بوع ارحمت كما من لزوم قرئتة ثلثي مرتبة  
 في كل ليلة كبت في دوان الموحدين من كبت الماء كولد واكد من المرحون والاطمينة البيت الحاد والعشرون  
 بياه ويا بوع عمو اصالياها بجاعاليا بمصر اشولنا العدا صمت كما من زفة الحنث عن  
 قلبه الظلم والغم وثبت حاله البيت الثالث والعشرون فيا شئت ايا شئت انت شئت ايا  
 ويا شئت ايا هطل الرياح خلخت كما لا تفر من قسام الحرون النورانية المنفعة في اول السور وشارها  
 في القيد بعود تارة في الموقد فتورد في كبتك لانهم لا يظن وجا جبريل بيده الكما السبعة بالذكريه  
 الشرح سطوة خرفة خضراء الوصف بغير السر قانية ورف عيلك تحفظهم انزل في النصرة وبتف يتوف وهو  
 هم الامم يد عسرة الوتشفة حرة بيوه والشفة العظام عا قوا في هذا الوف الزين وقار جعفر النعماني لقدر شيا من  
 من تلك الخواص عا باء من باء شفة لو على الميرشف وقال الامام الغزالي عند الوف في اوله من فضل من فضل  
 ان من زابا من على كاهه لوظاه وترجم الوف ودخا في البر نصرة لله وانه جعل في طمان خراب عمره  
 وان جعل مرة معطية يكثر ورا بضا وعاد في خا هو من الوف ان تصور الدواني الذي بي البنداد في  
 من بي جعفر وشفة عليه وافر بنته واد الجلال ان يفر بسيف وشفة في بده في خلا مثل الكمل المنصور يا علا  
 قراما صنعت قد جف يد الجلال وعلاء قلبه حمة في حنك قد غوبك وخذ في الغدينا ركون اصدقا

ولا تكذب فقال الرب يا عبدك حملت بين الوقت والوقت وهو سبعة احراف وكلمة الاماء الذي كتب منها الو  
 حيا من قوم من الملوك لا يعرفون العلم فيقولون انهم الاماء وهم اثنان وسبعون ملكا يتوردون المقصد الاضربك  
 او يطردون عنك ويستقلون بذلك حتى يحضرون بين يديك ولقد الوفق تسع عظم الاطراف وان اردت العجايب فاكبت  
 بزغون وما الورود في غير ذلك من الطيب وعلقها في قبة دبر البقر واطلعه في المكان الذي تريد وفيه  
 الدفين فان وقع في ذلك المكان حصل الماد وهو المطور وان اردت الكسب الجيوش وبلاد العدو والطين  
 الجارية فتأخذ من زوايا القبور والنابونيام وتغتنم بالملء الجهر وتجمع قربة فاكبت الوفق المذكور على  
 سائر الورود وتجمع الورود في سائر البلاد ورش الماء في الجيوش او حول الحصن الذي فيه الجيوش او رشه في بيت  
 العدو يحصل ما اردت في الحال باذنيه وان غلبت بالملء السحاب وتغتنم ذلك الماء في قبة دبر البقر على الدركب  
 حين لا يرى احد ذلك الوفق فتعطي المالكين المشركين وان اردت جلب انسان غايب بعيد تتجسس باطناس  
 على احم وتبين وتعلقه في الدوا فانه ياتي من اطلوبك وانها كان في حجب وان اردت جلب الماء الطيب خشبة وطلا  
 ذلك الوفق تحت الثقب ينزل الماد السماء به كرت هذا الوفق وان اردت العمل بهذه الوفق في شئ  
 الزاوية الطيبة يحضرون اليك الخدم وهم اثنان وسبعون ملكا ذلك في هذه الليلة الجمعة بعد العشاء في ام المذبح  
 العلوية والسفلية فينصر من في الخوايا كيف تريد وان اردت جلب غايب في سائر ما سئله يحضرون  
 سويما عندك بكتبة في وقت نظيفة طاهرة وتكتب حواشي السواء والطارق في جوفه وتعلقها على



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ هَذَا ابْتِدَاءُ صِدْقِ الْجَلِيلِ

١ بَدَأْتُ بِبِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ هَذَا عَلَى كُتُفِ أَسْرَارِ بِيَابِهَا أَنْطُوكَ

٢ وَصَلَيْتُ فِي الثَّانِي عَلَى خَيْرِ سِدِّكَ مُحَمَّدٍ مِنْ زَوَاجِ الضَّلَالَةِ وَالْفِتَنِ

٣ الْحَيِّ الْقَدِيقِ تَسْمِيَّتِ بِأَسْمِكَ دَاعِيًا هَذَا بِأَجْرِ وَمَا هُوَ جِلَّتْ فَجَلَّجَلَّتْ

٤ سَأَلْتُكَ بِالْأَمِّ الْعَظِيمِ فَدَعَا هَذَا نَسَبُ أُمِّهِ بِالْحَيِّ بِصِدْقِ هَذَا

٥ وَبِأَجْرِ بِأَقْبُورِ دَعْوَى كَرَامٍ هَذَا بِأَجْرِ أَعْوَجِ جَلَّ جَلِيَّتْ هَلَمَّتْ

٦ بِصِمَامِ طَطَامٍ بِأَخْبَارِنِ هَذَا بِجِبَاتِ مَهْرٍ شَرِبَهُ النَّارُ أَخَذَتْ

٧ بِأَجْرِ أَعْوَجِ بِالْحَيِّ مَهْوَجِ هَذَا وَبِأَجْلِ جَلِيَّتْ أَجَابَتْ هَلَمَّتْ

٨ أَفِيضِ إِلَى الْأَنْفَرِ فَنَضِيهِ مَشْرِقِ هَذَا عَلَى وَاجِ مَيْتِ نَلْبِ بِطِطَغَتْ

٩ وَبِالنُّورِ حَقًّا وَالضُّبَاءِ الْحَيِّ هَذَا وَسُدِّهِ الْبَيْرَانِ وَالنَّارُ أَخَذَتْ

١٠ لِيَحْيَ حَيَوَةَ الْقَلْبِ مِنْ دَسَنِ هَذَا بِقِيَوْمِ نَامِ السَّرِّ فِيهِ وَأَشْرَقَتْ

عَلَى



٤١ وَخَلِّصْنِي مِنْ كُلِّ هَوٍ وَشَرٍّ هَكَذَا بَصْرَةَ حَلِيمٍ قَاتِعِ السَّرِّ سَأَلْتُكَ هـ

٤٢ وَأَجِرْنِي يَا ذَا الْجَلَالِ الْبَاطِنِ هـ أَيْ جَابِ الْقَلْبِ لِلسَّرِّ مِنَ الْخَبْتِ هـ

٤٣ وَسَلِّ بِحُرِّ وَعَطْنِي خَيْرَ بَرِّهَا هـ فَانْتَ مَلَاذِي وَاللَّوْبُ بِكَ الْخَبْتِ هـ

٤٤ وَصَبَّ عَلَى الرِّيقِ صَبْرِي هـ فَانْتَ رَجَائِي مِنْ ذُنُوبِي لَقَدْ عَلَّمْتَ هـ

٤٥ وَأَصْمُ وَأَبْلَمُ تَمَّ اعْمُدْ وَنَاهُ وَخِرْ سَهْمُ يَا ذَا الْجَلَالِ جَوْسَمْتَ هـ

٤٦ وَبِحَيِّ سَمِّ مَعْدُوسٍ وَبِاسْمِ هـ تَحَصَّنْتُ بِالْإِسْمِ الْعَظِيمِ مِنَ الْفِتْنِ هـ

٤٧ وَأَلَّفَ قُلُوبَ الْعَالَمِينَ مَجْعُوهَا هـ عَلَى وَعَطْنِي الْقَبُولَ بِشَلْمَتِ هـ

٤٨ وَتَسِيرُ أُمُورٍ بِالْإِلَهِيِّ وَعَطْنِي هـ مِنَ الْعَزِّ وَالْعُلْيَا بِشَخِّ وَاشْخَتِ هـ

٤٩ وَأَسْبَلْ عَلَيْنَا السِّرَّ وَاشْفِ قُلُوبَنَا هـ فَانْتَ شِفَاءُ الْقُلُوبِ مِنَ الْخَبْتِ هـ

٥٠ وَبَارِكِ اللَّهُمَّ فِي جَمْعِ سَبْنَاهُ وَحَلِّ عَقُودِ الْعَسْرِ يَا بَوِيهِ أَرْخَتِ هـ

٥١ بِيَاهِ وَيَا بَوِيهِ وَيَا خَيْرَ بَارِزِ هـ وَيَا مَنْ لَهَا الْأَرَاقُ مِنْ جُودِهِ نَمَتْ هـ

زُودُ

خَطَابُ



للمسكين بالانوار  
 والارواح النورية  
 والارواح النورية  
 والارواح النورية  
 والارواح النورية  
 والارواح النورية  
 والارواح النورية  
 والارواح النورية  
 والارواح النورية  
 والارواح النورية

٢٤ زِدَّ بِكَ الْأَعْدَاءُ مِنْ كُلِّ جِهَةٍ ۖ وَالْإِيمَانُ يُؤْمِرُكَ مِنَ الْبَعْدِ بِالسُّنَّةِ ۗ

٢٥ وَأَخَذَهُمْ بِأَذْجَلِ الْبُخْلِ مِنَ ۖ إِلَيْهِ سَعَتْ ضُبُّ الْفُلَاوِ قَدْ شَكَّتْ ۗ

٢٦ فَانْتَبَهَ إِسْرَائِيلُ بِإِلْهِهِ وَسَيِّدِي ۖ فَعَلَّ لِئَمْ جَلِيشْرَانِ رَامَ بِي عَيْتِ ۗ

٢٧ فَبَاخِرَ مَسْئِلِي وَكُرْمِ مِنْ عَطِي ۖ وَبَاخِرَ بِمَا مَوَّلَ إِلَى أَمَّتِ خَلْتِ ۗ

٢٨ أَنْتَ كَوْفِي بِالْإِيمَانِ وَبِنَجْوَةِ مَدِي الرَّهْرِ الْإِبْرَاهِيمَ بَانُورِ جَلِيَّتِ ۗ

٢٩ بِأَجْرِ ائْتَوْجِ جَلِيَّتِي جَلَالِي ۖ جَلِيلِ وَجَلِ جَلِيَّتِي تَحْرَتِ ۗ

٣٠ بَعْدَ دَائِرَةِ رِاسِمِ أَيْوَمِ ۖ بَعْرِتِ تَبْرِتِي بِهَاتِي نَبْرَكَتِ ۗ

٣١ تَفَادَسَتْ فِي السَّرِّ سَرَّابَانَهُ ۖ تَفَادَسَتْ فِي السَّرِّ سَرَّانُورَتِ ۗ

٣٢ بَنُورِ جَلَالِ بَانِرِي وَشَرِّ عَطِي ۖ بَعْدَ وَسِ بَرْكُوتِ بِهَاتِي ائْتَوْجِ ۗ

٣٣ الْأَوْقُضِي بِأَقْبَاهِ بِالنُّورِ ۖ بِجَانِبِي شَيْخِ جَلِيَّا سَرِّبَانَةُ ائْتَوْجِ ۗ

٣٤ بِيَاهِ وَأَيْوَمِ نُوْمِهِ أَصَابِي ۖ بِجَاعَالِيَا بِجَحْرِ ائْتَوْجِ الْبَعْدِ صَمْتِ ۗ

بهال اجهل شمع شعوب شائع كما طهي طوب بطوط ببطوط  
 افخ و يله في و ابرو في قسمت كما بتميز آيات شعوب نسلخت كما  
 ابان في بيز و ذبوع بعد ها كما خارو في بشر في شخت كما  
 بينج و سيمان و ابرو بعد ها كما بد بوع اشو في به اللو ن عمرت كما  
 بسلخت اقبل دعائ و كن معاها و سلمه من الاعداء حسب نقدت كما  
 فبا شختا با شختا انت شختا كما و با شختا هطل الوام شختا كما  
 بك الطول و الهول الشدين اني كما ليا ب جنابك و النجى طلت لجت كما  
 بطرا و طسن و سن كن لنا كما بطسم و الصاد السعادة قبلت كما  
 بكان في ها با تم عبي و صاد ها كما لفا بتنا من كل هول بنا حوث كما  
 بحم عين ثم سبي قانها كما حبا بتنا من كل سوء بسلخت كما  
 بفان و نون ثم حميد بعد ها كما و في سوء الدخان سراق اخلت كما

بِالْفِ وَالْإِمِّ وَالنِّسَاءِ عَقُودِهَا ۖ وَفِي سُورَةِ الْأَنْعَامِ وَالنُّورِ نُورٌ ۗ

وَالْفِ وَالْإِمِّ ثُمَّ رَأَيْسِرُهَا ۗ عَلَوْتُ بِنُورِ الْإِسْمِ مِنْ كُلِّ مَا خَبْتُ ۗ

وَالْفِ وَالْإِمِّ ثُمَّ مِمِّ وَرَأَيْهَا ۗ إِلَيْهِ جَمْعُ الْأَرْوَاحِ وَالرُّوحِ قَدَّعْتُ ۗ

بِسِرِّ حَامِئِمْ اللَّتِ جَمِعْتُهَا ۗ عَلَيْكَ بِفَضْلِ النُّورِ يَا نُورُ اسْتَمْتُ ۗ

بِعَمِّ عَيْسٍ وَالنَّارِ عَائِلًا ۗ وَبِأَبِ السَّمَاوَاتِ الْبُرُوجِ وَزُنُورِ لَيْلٍ ۗ

حَقِّ تَبَارِكُ ثُمَّ نُونٍ وَسَائِلٍ ۗ وَفِي سُورَةِ النَّهْمِزِ وَالشَّمْسِ كُورٌ ۗ

وَبِالذَّرْبِ نِكَ الذَّرْوَةِ النِّجْمِ إِذَا هُوَ ۗ وَبِأَثَرِ بَيْتِ لِي الْأُمُورِ تَقَرَّبْتُ ۗ

وَفِي سُورَةِ الْقُرْآنِ حَرْبٍ وَأَيْةٍ ۗ عَدَدُ مَا رَعَى الْقَارِبِ وَمَا أَثَرْتُ ۗ

فَأَسْأَلُكَ يَا مَوْلَى فِي فَضْلِكَ <sup>الذي</sup> عَلَى كُلِّ مَا أَنْزَلْتَ لَنَا يَا أَفْضَلْتَ ۗ

يَا هَيْبًا شَاهِبًا إِذَا ذُنَايَ صَوَّفَ ۗ يَا أَصْبَابَ أَلِ الشَّدَايِ الْبَطِطَغَتْ ۗ



خَدَّ وَخَفَّ وَأَمْعَ بِاللَّهِ شُكْرًا عَلَى عَبْدِكَ الْمُسْلِمِينَ مِنْ نَظَرٍ عَيْتٍ هـ

وَوَقَفَنِي لِلْخَيْرِ وَالصِّدْقِ وَالتَّقَى هـ وَأَسَلْتَنِي الْفِرْدَوْسَ مَعَ فِرْفَرِهِ عُلَّتْ هـ

وَكَانَ بَارِعًا فِي حَيَاتِهِ وَبَعْدَ مَا هَلَاهُ امُوتَ وَالتَّقَى ظَلَمْتَ الْقَبْرَ تَجَلَّتْ هـ

وَفِي الْحَشْرِ بِضْرًا بِاللَّهِ صَحِيفَةً هـ وَثَقُلَ مَوَازِينِي بِلُطْفِكَ إِنْ أَرْتِ هـ

وَجَوَيْرِي فِي حَدِّ الصِّرَاطِ طَهْرًا هـ وَأَحْبَبَنِي مِنْ حَرْنَارٍ وَمَا حَوَّتْ هـ

وَسَاخِحِي مِنْ كُلِّ ذَنْبٍ حَبِيبَةً هـ وَأَغْفِرْ خَطِيئَاتِي الْعِظَامِ إِنْ عُلَّتْ هـ

ثَلَاثَ عَصِيٍّ صَفِيْفَتِ بَعْدَ خَاتَمِ هـ عَلَى رُءُوسِهَا مِثْلُ السَّنَانِ نَقُوتْ هـ

☆ ۱۱۱

بِحَبْمِ طَمْبُورٍ أَتَرْتَهُ سَلَامًا هـ وَفِي وَسْطِهَا كَالْحَرِيِّ تَبِيٍّ لِنَشْرِ ثَلَاثَ هـ

ح ۱۱

وَأُرْبَعَةً لِحَلِيِّ الْأَنْفَالِ بَعْدَ هـ نَشْرًا إِلَى الْخَيْرِ وَالرِّزْقِ حُبَّتْ هـ

۱۱۱۱

بِحَاءِ شَقِيفَةٍ تَرْتَوِي وَتَقْوِي هـ كَانِبُوبٍ حُجَّامٍ مِنَ السِّرِّ النَّوْتِ هـ و

وَأَخْرَجَهَا مِثْلَ الْأَوَّلِ خَاتَمًا هـ خَمَاسِيٍّ أَرْكَانٍ بِهِ السِّرُّ تَدْوِي هـ

☆

فَعِدَّهَا مِنْ بَعْدِ ثَلَاثَةٍ كَمَا وَلَا تُكْرِمُ فِي إِحْصَائِهَا مَنْ تَوَهَّمَتْ كَمَا  
 ثَلَاثٌ مِنَ التَّوَارِكِ لِأَشْكَ الرَّبِّ كَمَا وَأَرْبَعٌ مِنَ الْجَبَلِ عَيْسَى تَقَطَّتْ كَمَا  
 وَخَمْسٌ مِنَ الْقُرْآنِ هُنَّ تَمَاهُكُ إِلَى كُلِّ مَخْلُوقٍ نُصِيحٌ وَأَبْلَكْتُ كَمَا  
 فَهَذَا هُوَ اسْمُ اللَّهِ يَا وَابِئْتَبَهُ كَمَا وَلَا تُزِدُ تَبِيلًا لِوَجْهِ الْخَبْتِ كَمَا  
 وَهَذَا هُوَ اسْمُ اللَّهِ جَلَّ جَلَلُهُ كَمَا وَأَسْمَاءُ عِنْدَ الْبَرِيَّةِ قَدْ سَمَّتْ كَمَا  
 وَهَذَا هُوَ اسْمُ اللَّهِ يَا جَالُ عُنُقِدَهُ كَمَا وَيَتَاكَ نَشْكَ تَشْفَى الرَّبِّ وَالْخَبْتِ كَمَا  
 فَخَذَّ هَذِهِ الْأَسْمَاءُ حَقًّا وَخَفْوًا فِيهَا مِنَ الْأَسْرَارِ مَلَائِكَةُ لَوَتْ كَمَا  
 بِهَا الْعَهْدُ الْمِيثَاقُ وَالْوَعْدُ وَاللِّقَاءُ بِهَا الْمَسْكُوكُ وَالْكَافُورُ حَقًّا قَدْ خَمَّتْ كَمَا  
 وَلَا تَعْطِ هَذَا الْأِسْمَ بِوَمَا جِئَ بِهِ كَمَا وَلَوْ كَانَ مَعَ لَكَانَتْ بِهِ سَمَّتْ كَمَا  
 فَإِنْ كَانَ إِنْسَانٌ مِنَ الْجِنِّ خَائِفًا لَمْ يَخْشِ مِنْ بَأْسِ الْمُلُوكِ وَلَا لَوَطِفَتْ كَمَا  
 وَإِنْ كَانَ إِنْسَانٌ مَخَافًا مِنْ عِبْدِهِ كَمَا فَلَا يَخْشَى مِنْ بَأْسِ الْمُلُوكِ وَلَا لَوَطِفَتْ كَمَا  
 وَإِنْ كَانَ هَذَا الْأِسْمُ فِي مَالٍ نَاجِرٍ كَمَا فَامْوَالُهُ بِأَخْبَرٍ وَالْجُودُ قَدْ نَمَتْ كَمَا

وَعِدَّتْهَا مِنْ بَعْدِ ثَلَاثَةٍ كَمَا وَلَا تُكْرِمُ فِي إِحْصَائِهَا مَنْ تَوَهَّمَتْ كَمَا  
 ثَلَاثٌ مِنَ التَّوَارِكِ لِأَشْكَ الرَّبِّ كَمَا وَأَرْبَعٌ مِنَ الْجَبَلِ عَيْسَى تَقَطَّتْ كَمَا  
 وَخَمْسٌ مِنَ الْقُرْآنِ هُنَّ تَمَاهُكُ إِلَى كُلِّ مَخْلُوقٍ نُصِيحٌ وَأَبْلَكْتُ كَمَا  
 فَهَذَا هُوَ اسْمُ اللَّهِ يَا وَابِئْتَبَهُ كَمَا وَلَا تُزِدُ تَبِيلًا لِوَجْهِ الْخَبْتِ كَمَا  
 وَهَذَا هُوَ اسْمُ اللَّهِ جَلَّ جَلَلُهُ كَمَا وَأَسْمَاءُ عِنْدَ الْبَرِيَّةِ قَدْ سَمَّتْ كَمَا  
 وَهَذَا هُوَ اسْمُ اللَّهِ يَا جَالُ عُنُقِدَهُ كَمَا وَيَتَاكَ نَشْكَ تَشْفَى الرَّبِّ وَالْخَبْتِ كَمَا  
 فَخَذَّ هَذِهِ الْأَسْمَاءُ حَقًّا وَخَفْوًا فِيهَا مِنَ الْأَسْرَارِ مَلَائِكَةُ لَوَتْ كَمَا  
 بِهَا الْعَهْدُ الْمِيثَاقُ وَالْوَعْدُ وَاللِّقَاءُ بِهَا الْمَسْكُوكُ وَالْكَافُورُ حَقًّا قَدْ خَمَّتْ كَمَا  
 وَلَا تَعْطِ هَذَا الْأِسْمَ بِوَمَا جِئَ بِهِ كَمَا وَلَوْ كَانَ مَعَ لَكَانَتْ بِهِ سَمَّتْ كَمَا  
 فَإِنْ كَانَ إِنْسَانٌ مِنَ الْجِنِّ خَائِفًا لَمْ يَخْشِ مِنْ بَأْسِ الْمُلُوكِ وَلَا لَوَطِفَتْ كَمَا  
 وَإِنْ كَانَ إِنْسَانٌ مَخَافًا مِنْ عِبْدِهِ كَمَا فَلَا يَخْشَى مِنْ بَأْسِ الْمُلُوكِ وَلَا لَوَطِفَتْ كَمَا  
 وَإِنْ كَانَ هَذَا الْأِسْمُ فِي مَالٍ نَاجِرٍ كَمَا فَامْوَالُهُ بِأَخْبَرٍ وَالْجُودُ قَدْ نَمَتْ كَمَا

وَإِنْ كَانَ حَامِلًا مِنَ الْخَوْفِ ابْنَاهُ نَقِيلُ وَلَا تَحْشَى نِيَابِ مِنَ الْخَبْتِ هـ  
 فَيَا حَامِلَ الْأُمِّ اللَّذِي جَلَّ قَدْرُكَ بِمُتَوَقِّفِهِ كُلِّ الْأُمُورِ تَسْتَمْتُ هـ  
 نَعَاتِلُ وَلَا تَحْشَى حَارِبًا وَلَا حَقَّ هـ وَكَسْرُ كُلِّ أَرْضٍ بِالْوَحْشِ تَعْمَرْتُ هـ  
 وَقَابِلُ وَلَا تَجْرُ وَخَامٌ مِنْ نَشَاهُ هـ وَلَا تَحْشَى بَاءً سَأَلَ لِلْمَلُوكِ فَقَدْ هَوَتْ هـ  
 فَلَا تَقْرُبُ ثَقُوبًا وَلَا حَيْبَةَ نَرَسَ هـ وَلَا سَدَّ يَأْوِي إِلَيْكَ بِجَهْمَيْتِ هـ  
 وَلَا تَحْشَى مِنْ سَيْفٍ وَلَا طَمْعٍ وَلَا خَيْرٍ هـ وَلَا تَحْشَى مِنْ رَحْمٍ وَلَا شَرَّ اسْتَهْتِ هـ  
 جِرْ مِنْ قَرْنِ هَذَا شَاعِدَةٌ أَجْمَلُ هـ وَبِحَشْرِ فِي الْجَنَّةِ مَعَ الْحُورِ خَفِيفٌ هـ  
 وَاعْلَمْ يَا نَاصِطِي خَيْرٌ مِنْ سَلِ هـ وَأَفْضَلُ خَلْفِ اللَّهِ مَنْ قَدْ تَفَرَّقَتْ هـ  
 وَصَدْرُ نَفْسِكَ يَا لَهِي حَوَائِجِي هـ لِئَلَى نَجْوٍ مِنْ جَدِيلِ وَجْهِهِ وَالطَّفْتُ هـ  
 وَصَلَّ عَلَى الْخَنَائِرِ وَالْأَلِ كَلِمَةٍ هـ كَعَدَّ نَبِيكَ الْأَرْضِ وَالرَّيْحِ مَا سَرَتْ هـ  
 نَفْسِكَ يَا اللَّهُ بِنَفْسِيهِ هـ وَأَمَّا لَكَ صَلَاتٌ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ هـ  
 وَصَلَّ إِلَيْهِ كُلَّ يَوْمٍ وَسَاعَةٍ هـ عَلَى النَّصِيفِ الْمَبْعُوثِ مَا سَمْتِ هـ

رَبُّ الْمَرْثَةِ الْفَتْحُ  
 قَلْبُكَ كَمَا كَتَبْتَ وَبَشَكَ  
 عِزُّكَ يَا اللَّهُ عِزًّا وَأَوْفَا  
 الرَّاحِمِ مَنَى أَنْ يَرْضَعَهُ  
 عِزُّكَ يَا اللَّهُ عِزًّا وَأَوْفَا  
 خَيْرٌ تَأْتِيهِ وَاللَّيْلِ وَالنَّجْمِ  
 مَحَلُّهُ الْمُسْلِمِينَ  
 بِالْبَيْتِ الَّذِي تَمْنَعُ مِنَ الْغَلْبِ  
 تَمَّتْ نَبِيَّهُ وَقَطَعَتْ حَقِيقَتَهُ  
 لِلْمُسْلِمِينَ الرَّحِيمِ بِاللَّهِ يَا  
 جَمْرًا يَا جَمْرًا يَا قَوْلًا  
 يَا جَمْرًا يَا جَمْرًا يَا جَمْرًا  
 يَا جَمْرًا يَا جَمْرًا يَا جَمْرًا  
 يَا جَمْرًا يَا جَمْرًا يَا جَمْرًا

وَصَلِّ صَلَوةً تَمْلَأُ الْأَرْضَ وَالسَّمَاءَ كَوَإِبِلِ إِخَامٍ وَحَدِّ جَلْمَتِكَ ڪه  
وَسَلِّمْ عَلَيْهِ دَائِمًا مُتَوَسِّلًا ڪه مَدْرَسَةُ سَهْرٍ وَالْأَبَامَ مَا الشَّمْسُ اشْرَقَتْ ڪه  
وَسَلِّمْ عَلَى الْأَطْهَارِ مِنَ آلِ مُحَمَّدٍ ڪه بَعْدَ حَجِّ حَجِّ بَيْتِهَا وَسَلِّمْ ڪه  
وَأَرْضِ الْعَرَبِ أَبِي بَكْرٍ مَعَ عَمْرٍ ڪه وَعَثْمَانَ ذِي النُّورَيْنِ مَعَ حَيْدِرِ التَّقِي ڪه  
كَذَا الْأَلِّ وَالْأَصْحَابِ جَمْعًا جَمِيعُهُمْ ڪه كَذَا الْأَوْلِيَاءِ وَالصَّالِحِينَ وَمِثْلَهُ ڪه  
مَقَالُ عَلِيِّ بْنِ عَمْرٍ مَصْطَفِي ڪه وَاسْرُ عُلُومِهِ لِلْخَلَايفِ جَمْعَتْ ڪه  
بِصَوْتِهِ وَنَحْوِهِ مِثْلُهُ

عَلَيْهِ خَيْرٌ مِنَ الْفَقِيرِ لِلْمَذْنِبِ فِي سَنَةِ الْفِ وَثَلَاثِينَ وَثَلَاثِينَ سَنَةَ الْفِ الْوَالِدِ

مَقَالَةُ الْفَقِيرِ الْمَذْنِبِ فِي سَنَةِ الْفِ وَثَلَاثِينَ وَثَلَاثِينَ سَنَةَ الْفِ الْوَالِدِ  
وَالصَّالِحِينَ وَمِثْلَهُ ڪه كَذَا الْأَوْلِيَاءِ وَالصَّالِحِينَ وَمِثْلَهُ ڪه  
مَقَالُ عَلِيِّ بْنِ عَمْرٍ مَصْطَفِي ڪه وَاسْرُ عُلُومِهِ لِلْخَلَايفِ جَمْعَتْ ڪه  
بِصَوْتِهِ وَنَحْوِهِ مِثْلُهُ



بسم الله الرحمن الرحيم

محمد خدایا که آفریده از غاصر آدمی که ما

روح را اندر جسم پنهان کنده زنده را در دم او بیجا کنده

آتش زرت و خاک هر دو چون که آن خداوند که بناز و نمان که

پادشاه است و کریم و کاردار که عیب پوش و جرم بخش و صبرناک  
عصفترا ندیده بود که گویم از آن

بعد از خالق و بخت و نشو ریما گویم از او صاحب صدر شلور که

آن رسول شمع جمع خاقین که آن رسول بهترین طبیعت که

آن شفیع عالی روز جزا که او شده با منش ره نما که

بعدت مصطفی ای یار ما که هیچ بنویزید الاحبار ما که

پیشوا اولین بوکبر بود که صدق او بر جمله عالم می فرود که

محمد مصطفی ای یار ما که هیچ بنویزید الاحبار ما که  
قول و بقرار بصدر و صدا مصطفی  
دیده شدی از آن بندگان مصطفی دینی از زبلی  
آن پادشاه عالم را  
زنده و در دنیا که پدید آید  
در روز جزا که در دلیس که  
باید که در قیامت  
به حساب آید

در روز جزا که در دلیس که  
باید که در قیامت  
به حساب آید  
در روز جزا که در دلیس که  
باید که در قیامت  
به حساب آید  
در روز جزا که در دلیس که  
باید که در قیامت  
به حساب آید

اولین مشاهده

بعد از آن یاد دوم باشد که ما عدل از وی یافته باریب و فرستاد

حضرت عثمان ذی النورین را که چهرش میداد عامر تفضی

که کسی بنده خدا خوف بگوید که راست آن بنده بیش از عذاب

بمقبرین خلاب دیدار او است که دشمنانت جمله میکردند کشت

دیدار

در فرشته را به پیشی شادمانی که برکت و خیر است ارجاع بداد

دیدار محمد

در کسی بنده محمد را خلاب حاج کند یاد بس مزد و ثواب

در کسی بود که را بنده بگوید که او بیت از ریخ از هم و عذاب

دیدار ابو بکر

و عمر را نیز آنده خلاب دید که محنت دنیا همه از وی رسید

دیدار عمر

در کسی عثمان خلاب خویش دید که مرده بر او در کشت حق رسید

دیدار عثمان

در کسی و خلاب خود بنده علی که او را کوه خفاف اسم جلی

دیدار علی

که برین

که بکشند غم بنی تو بخلاب که از مراد این جهت شد که میاید که  
 دوزخ اندر بخلاب چون بنی بد که در حرام آفتی میسوزد بدست که  
 که برود از گزندش باشی که از غم و رنج جهت ازاد باشی که  
 چون بخلاب خویش بگذشت از صراط که از بدایم کند یا بد بجات که  
 که ترا از دست بنی ارجلان که قهر کند در دل آفتد بیکان که  
 هر که او روز قیامت بخلاب دهد که مال او بسته که هرگز برزید که  
 عمرش در بخلاب غم و آتش که دشمنان جمله کردند بر طرفاه که  
 که شود بالدر که بسیار فقیر که مردمان را آتش در سینه که  
 که بخلاب اندر بنی آسمان که وسعت روزی از غسل بد که  
 که زمین را خشک بنی چون که نیند بود صدقه باید بدان که

دین بخت

دین دوزخ

دین بر سر دوزخ

دین از تن ابرو

دین از دوزخ

دین از قیامت

دین از غم

دین از کینه

دین از کینه

دین از کینه

در کتب

ز لرزه در خواب بنمایند ترا که شد زوال نعمت و بنی بد

در کتب

که که خواب بنید آفتب که پیشک او از شاه کوه کامیاب

در کتب

در کفر خوف قمر را هر که دید که پادشاه او را ز احوالش کنید

در کتب

در که مناب می بنید پیشک او تو انگر بعضی از کار خویش

در کتب

هر که او در خواب بنید کبر که بر ستاره است ز کوه امیر

در کتب

هر که او برابر بنشد خواب که از جمع علم کوه کامیاب

در کتب

که که خواب بار دیده که رحمت حق را فراداده است

در کتب

که که بنید که آید ز آسمان که شکر باند عظیم و بیکران

در کتب

برف و یخ که جمع سازد تو که نعمت افزون دولت بی بس که

در کتب

زال اندر شهباز اغرنیز که جو از سلسله بر بنید پیشک و نیز که

در کتب

باد و برف و عید دیدن پاره که جده اندر خواب بیم است و دواعی که

که به بنی











کہ تو اندر زخمش و سبب خلیج که زن فخر ایچو مشت فتاب که  
 تخت و کمر ایچو عورت فدا که شادی وقت بود غم بر طرفه  
 غسل از بغیر بشنو تو کون که از جیج رنجک است برون که  
 کمر ایچو بس از بند و بلا که زود خرد بدین او را را که  
 دست در دستن چو از آب که توبه بیایی از گناه صفت که  
 هر که در جبهه بگذارد غار که از جیج صفت که بیایز که  
 کمر ایچو کمر ایچو کمر ایچو که با خدا نزدیک که صفت که  
 کمر ایچو قرآن خوانده در جبهه که ایمنی و خوشدلی آید به پیش که  
 نعمت و هم کرات و جبار ایچو ایچو ایچو ایچو ایچو ایچو ایچو  
 گفتن تکبیر و تلبیس و دعا که پاز تبس و درود مصطفی که

در گفتار...  
 قدر ایچو قدر ایچو قدر ایچو قدر ایچو قدر ایچو قدر ایچو  
 و توبه...  
 بر دارد...  
 در کون...  
 اعمال...  
 هر که...  
 سلسله...  
 چندی...  
 در آن...

این همه روزی و شیر و گنبد است که عترت از آن جهان وقت است که  
روزه شد اندر بوی این سینه که کلفت و طبت و سقا شد تری که  
خانه کعبه بجای ای می شود که ایمنی و خیر یابد از خدا احسا  
هر که او در خواب بدیند از آنکه مردمان گریه بنید زیان که  
انگه او در خواب حاضر شد بین که او خلیفه کشت در روزین که  
یا فقیه و عالم یا خوب که یا امام و یا مؤذن شد نصیب که  
گریه اهل بیت و یار بدان که بركت افزود سعادت را بد که  
غوره اندر خواب نم پذیرد که سال از دست بر آید از این که  
سره که اندر خواب مالک و نصیب که یک با شوری و بچ و عقب که  
خمر خف حال آمد قوی که خون تری و بچ بمانی غنی که  
حرام

خریزه

بیت حکیم به لطف نیکو  
بزه بخت شغل خشم برین  
آنجا که بعض غایت کند مدد  
و ای که برین غایت در راه جا  
نویسند انجا که در چشم  
گسترانند از تری و غیب  
دروغی خاندان با غایب  
مردمان نظر او و او عالم  
باز بهر آن که در کار  
باز بهر آن که در کار  
باز بهر آن که در کار  
باز بهر آن که در کار  
باز بهر آن که در کار

ما فی البیت غیر ما فی الدنیا





کر که در خواب دندانش بسته که از ابرو و ولدانش بسته که

گهت دندان بر قوم و پدر که گشت زیرین قوم مادر پدیده که

خسیه اندر نهی که بنید تفسیر که بر زن و فرزند بنیال و حسب که

کر ز کر یا خسیه را بر پرده دید که از زن و فرزند دل باید پرید که

کر که هنوز با مریخ سترده که ز نج و اندوه دخی از خویش برده که

کر که شد پیش اندر خواب خویش که باد خشکی بر تنش که اندر ایسی که

کار و سیر باید و امروز که از جمع خلق که به بنیان ها که

کر که راغفلت او آید بدو که بر غم و اندوه تعبیرش شمرده که

کر که در غم بدید اندام خویش که ز نج و اندوه مشت گشت همیشه که

کر که سنید که خون از من سرود که شد بمقدار که افتد سر نخون که

کر که اجل آید قریب از ناتوان که صدقه باید بداد و کرده نان که

بسطه الذی با او التراب  
تحت الخصاصم و فیها فعد کم شیء  
و نساخ حکم فارغ احی کلین علی ما  
ملک الصبر اکلت لثون و تکلف  
و لایق و تم کما یرون فاعلموا ان الله  
و عبده فاعلموا

حسب بابی که بر ابی و ابی بر است  
دانه تکت بر پرده  
و در پیش از زود رفع شود باز و تو دنا  
و در پیش از زود رفع شود باز و تو دنا  
و در پیش از زود رفع شود باز و تو دنا  
و در پیش از زود رفع شود باز و تو دنا  
و در پیش از زود رفع شود باز و تو دنا





در بینی یک عدد دنا شین کمان در کمانش و هدیت بشد این که  
 ممتز از مردم شده هزاره بر سبیل قدر بشد اعتبار که  
 دیدن تجار باشد هزاره یک درم در پیش راست اعتبار که  
 دیدن انوار الی باشد سفید که مال و جاه و سلطنت باشد امید که  
 غم ز انوار رسیده آید به که خاصه اندر وقت صلح او را بدید که  
 که روزی سرخ دیدن یا سفید که یا سیاه که امید که  
 در بوی معلول او یا بد شفا که در بوی تجار باید سودا که  
 در سفر بنیادین تجاری که زود خلاصه آمدن سور و وطن که  
 کافر بنیادین شفا که ماه مغلس را فراوان میشود که  
 در بینی ششم و هفتم و کلمه که از پیاز از خود ار محترم که  
 جمله بنیادین تجاری از نوجوان که دیدن او راحتی بود از آن که

کرم

خاتمه الحلف المدعو المذموم علیه  
 في فم العيب حدثت فان كان مالا  
 يكون حدثت كالجحة المذمومة و نحوها  
 وقد حجب البيع و ما لا يمكن تقبله  
 يعني و ان كان مالا يمكن البيع  
 كالجحة الطرية وقد حجب البيع  
 من شئ و سني مثلا صدق و نحوها  
 يعني و ان يمكن تقبله  
 كالمرض و الخ في الثوب البنية فان  
 مع البنية و مع البائع كالجذب الغامض  
 لو كان حلف البائع على المسئلة  
 و سئل كاذب او بها و سئل المسئلة  
 حكمت بنيتها فان قال البائع لبيد ان علي  
 اولاد بنيتي القبول حلف و سئل  
 بئس التعوض لعدم العيب و سئل  
 البيع انوار سئوه كبد



کز غلگ بنی بجز آب ارهوشیا ره آبر و یوسا یا بجه بیستهاره  
 شیر اندر بخورد روز سه بار که دین پاک و قدر با ید ذوالجلاله  
 شیر و شکر خوردن نیم فرنگ که شیر در دو به تمید و مکرو جزع که  
 مشک مرد عالم آید از خوردن که یا کینز ماه روز در استان که  
 زعفران رخ و غم آید از غم که اینچنین هر روزه را قسمت نیز که  
 زهر خوردن ۴۴ بوفه مایه که بسته کوه کار با میش از عدل که  
 خوردن دار و جمله اپرا که تفت تا پخته شود صحتی توبه داد که  
 قرار کوه جمل از پیشوا که توبه یا بجه مرثور از غم را که  
 دیدن یا قوت مالک و نصیب که بعد از آن فرزند با سلم و ارباب که  
 دیدن مرغان صفت جبار که بنده و فرزند به هد و ذوالجلاله که  
 نقره اندر خوردن شد تیر جبار که هر بسیار روز صفت جبار که

باب  
 فرزند  
 باطل  
 برای توبه  
 استلا  
 باغ  
 مین  
 برای  
 جگر  
 حجت  
 انت  
 کتبها

کز فلوس زهره دیداری انجا که همت و ایم خرمی و فرسخی که  
از سرخ و قلعی سرب و خاک که دیدن زن باشد این بخلا و اس که  
طوق اندر خولج کون بود که هم ظفر یا بذر او دشمن بود که  
جامه اسفند بسبب خوب و نکولت که مستغنی باشد از بار و کولت که  
جامه سفید بنجی از غم آن که در سینه بندت تمام است که  
هر که بنید جامه آهه بر که که بود او این بود در ضرر که  
آنکه بنید خلقت سبز و قیسی که بر سر تو می آید که همس که  
سرخ دیدن جامه در بر این خصل که حرب و قتل و هم حضورت شود دلیل که  
زرد و نارنجی که بنید بنجی که رنج و غلت می کشد آید از شتاب که  
جامه زردید چرکینی ترا که در غم و اندوه زد و مبتدا که  
جامه پشمین اگر پشمین که مال نویسیا که همس او را حینی که

که هموزن

داده که کوه است زدن  
که که جامه که اینست که در  
صدایم بگردد که سرخ و در  
چون بیاورد خواب  
کوه خورشید است که گمانید  
کسی از چو که گفتم که گمانید  
امانه را که گمانید بعد از یک وقت  
بر کبر بسبب که او در وقت  
نور ساز بعد از آنست  
کلان و در کوه به بار به  
که در آن زمان که خود  
با او بنامه اینجا از نظر است

که بسوزد جامه را و زین خلاصه که هر مرد واجبست شد سببی که

درست است صفت از دل که صفت بسیار با او خلیل که

برین زنا و دیدن ماکر که یعنی از عمر تو بگذشت ابره که

دیدن شوهر بر خدام دلیل که یا کمیز وزن بود به قال و قیل که

گفتی موزه را بخلاصه که زن جوهره ای کمین از به گمان که

هر چه از پوشینه می بینی ترا که تو اگر باشد نکو از پیشوا که

لیک اند گذش موزه کمند به که با تو گفتیم نیک دانای پاسبند که

در بود در دست انگشتر که زن جوهره هر پنج ماهه دشمنی که

بند کردن که به بینی از چو آن که خرمی عمر داران خورشید که

که کس بند که بینی را بست که کار او در حقه نکو از غم برست که

کار چنت و شد وقع و ظفر که دشمنان کور مینگو

تفضیل الی منک و لا یزید فیما قبیل الی  
تقویت ما کون فی الدن صحت اقتضاه و یوم القیامه  
خاطر فدیحه و الا جزا کما فی این کلام  
والسنت مطوعه بان سمانه را بر جوی این خانه نهد بر پای طلب  
هر چه بر سر باد از آنکه اسلم علیک یا عبد السلام که جانب عشق نیند که  
خرم بر سر باد از آنکه اسلم علیک یا عبد السلام که جانب عشق نیند که  
شما که نیند که اسلم علیک یا عبد السلام که جانب عشق نیند که  
عزیز که اسلم علیک یا عبد السلام که جانب عشق نیند که



مرده از زنده به بی تو چنین که کارشکی بر تو است نه یقین که  
 که تو اندر زنگ مرد ایچی که عمر تو کجها درازد بعد از این که  
 مرده در غموش کیر در زمان که کار تو با بد بگرد از جهل که  
 که تو در غموش کیر مرده را که حق از خصما به بن صد بد که  
 که تر ایچتر طلب از مرده دا که در طبع دار بیاید در زمان که  
 مرده با چتر <sup>بیدار</sup> تو جهل که در زمان چیز می کجها کران که  
 که در چیز بر مرده ایچ که قدر خلا هر یافتی از خوشتر که  
 مرده ایچا که بر بیان که صدقه باید دادنت اندر زمان که  
 که بر بن مرده را عمر با چتر که بر روی و صدقه بار مرده شب که  
 که تو اندر زنگ زنده غمشت که شاد و ماد و خوشتر <sup>از زنده</sup> که است که  
 آنکه تو زنده به بی این که تو به کوه از اولی حق به بین که

کاتب به بنید  
 علم و معنی که در این انداز  
 که در غموش کیر مرده را  
 که در طبع دار بیاید در زمان  
 که در زمان چیز می کجها کران  
 که در چیز بر مرده ایچ که  
 که در بن مرده را عمر با چتر  
 که در بن مرده را عمر با چتر

که در بن مرده را عمر با چتر  
 که در بن مرده را عمر با چتر  
 که در بن مرده را عمر با چتر

سید اندر خواب دیدن ز خبر که ز آنچه خوشتر شنیده که زود تر که  
 کر که در خواب می بیند های که حجت و دلالت باشد با عقل را که  
 هر که اندر خواب می بیند عقاب که نعمت و دولت به بیدار شب که  
 دیدن طایوس در خواب و ترزو که با کبوتر جمله زن باشد شنو که  
 از کلاغ و عقاب دانایان از که مرد باشد یا زنی باشد غماز که  
 هر که او بر آب بنشیند بدان که مستقر و عنز و دولت شد از آن که  
 کر به بنیاب زود تر شنیده که تیز و شخصی مانده حیرت از آن که  
 بر سفر شد این دلیل معتبر که منصفی باید همی از زود تر که  
 هر که در خواب بر آب ایستد که پاک در دیده شود تعبیر آن که  
 هر که او بر باد که کعبه سوار که از زن زیر کبک کعبه کار که  
 نیک نامی باید از زود تعبیر که که خورشید فرشی مرد دین که  
 هر که با همی کند جنک و جدل که آن ز تراوی کند مکر و حیل که  
 کر که بیدار

جهت سفر از خواب که  
 کر که در خواب می بیند های که حجت و دلالت باشد با عقل را که  
 هر که اندر خواب می بیند عقاب که نعمت و دولت به بیدار شب که  
 دیدن طایوس در خواب و ترزو که با کبوتر جمله زن باشد شنو که  
 از کلاغ و عقاب دانایان از که مرد باشد یا زنی باشد غماز که  
 هر که او بر آب بنشیند بدان که مستقر و عنز و دولت شد از آن که  
 کر به بنیاب زود تر شنیده که تیز و شخصی مانده حیرت از آن که  
 بر سفر شد این دلیل معتبر که منصفی باید همی از زود تر که  
 هر که در خواب بر آب ایستد که پاک در دیده شود تعبیر آن که  
 هر که او بر باد که کعبه سوار که از زن زیر کبک کعبه کار که  
 نیک نامی باید از زود تعبیر که که خورشید فرشی مرد دین که  
 هر که با همی کند جنک و جدل که آن ز تراوی کند مکر و حیل که  
 کر که بیدار

که که بنید که با شتر نشن که در ویلک باید او ستر نشن که  
 که که شتر هم در شتر نشن که اوز سطلک باید چسب که  
 شتر ماده لب لب ار پاک زاده که اوز زنه باشد فقیر و نامراد که  
 که به بنیر تو که شتر چه زاده که حفاقا با تو فرزندی زاده که  
 که تو گشته شتر ای کاجو که بوف مردی بسی بزرگ عقل و نوها  
 دیدن خربت دولت بد پید که عزت تو هم ابر و رشید برزند که  
 عاده خریدن به از نخر بیه که گرگز کرد دولتت بر سر بیه که  
 کشتن خربت بنفشه از نی که از ف و عقل حقه بسزنی سلحی که  
 از خرافلان و لیل خربت که کشت درویش که او در هر کشت که  
 که خزانرا برده بنی از جملان که شد معیشت تنگ بر تو و در زمان که  
 باز به خبر بر نهادم شد از ده که از فرد این جهان خرم شد او که

این شعر را از کتاب  
 فاضلی الاذنی انک مسلما نهد در کتب  
 جنی القوم من المجلدین که این آیه را  
 در خانه از بسند از خانه  
 در کتب از بیور  
 در کتب از بیور و شفق نشغ و صاحب  
 در کتب از بیور و سبای سینه و کتبه

هر که شد در خواب اندر خواب دید که ز لکده خرطوب و دولت شد پدید که  
 صید کون هر که دید امر دین که بر رقیبت گفته شد تعبیر این که  
 درک میندهد در خواب که او هر از بخت دولت میت داند  
 سال او نیکو شود در هر شمار که کاو بندس که او اندوه مدار که  
 کبر به سبب کاو همیشه از بخت مایه طبع امر تو نیکو بدان که  
 مال بسیار و غنیمت بی شمار که میرسد از پادشاه و از زبکبار که  
 هر که اندر خواب بیند که سفند که کوه از حال حداد او بهره مند که  
 هر که اندر خواب گشت اندر او حصار که از غم و اندوه کرد بر کنار که  
 دیدن سر کین و مویوشیم او که مال راحت شد و عیش نگو که  
 جمله حاجت او که بر او برادر و دو جهان شد پادشاه که  
 بنده که باشد ز او که از غم و اندوه کرد در شاه او که  
 کبر بردن شد که سفند از سر که بر طوق زن شنید تعبیر که  
 ای عاقل دل کور که شنیدت مغرور که با او دید که

کس عاقل باشد اندر از خواب  
 در زیر است مانند که  
 اینجاست نام نیست که  
 آنکه که در خواب کند در قیاس  
 از غفلت این نداند که  
 اینجاست نام نیست که  
 بگذارد این بود این زبان  
 این دشمنی است که اینجاست نام نیست که  
 بر بند است اینجاست نام نیست که  
 اینست بگذارد که در خواب  
 در خواب و خواب نام نیست که  
 اینست بگذارد که اینجاست نام نیست که  
 آنکه که وقت نشد که اینجاست نام نیست که  
 بنیاده که در راه که بر کین که  
 اینجاست نام نیست که  
 اینجاست نام نیست که



گوشت را که خام خورد ای چنان که با کسی که در مطاع اندر زمان که  
گوشت از قصاب بخری که خیرد که اندران خانه معیت شد بیدید که  
که کسی که اندر میشت بند که بر شستی مستریر اشد دلیل که  
خوک اندر خورد مردن است با هر که صالح یا اولاد است که  
که خور از گوشت خوک افزوده آن که یافتی مال حرام از فاسقان که  
که شبا خوک و گری از این که هر که در هرفاسقان که هرگزین که  
که بر برد او بسبب شیرین و سپاه که زود یابد با اوخت و کجا که  
که هر که بند طبلد خوشی یوز که پشت او که هزار بار و خصم کوژ که  
که که در خجده بند کرد و در که زود از اندیشه می آید برون که  
که که در خجده بند و در که تقریب و لیکن که شمشیر که

این عبارت خداوند که  
رو از زجر کردن که  
آنگون علی و مروان که  
این بی تمام نازیت که  
باجمع رضوان الرحمن الصمد الله الذی  
خلف المسئول والذی خلق کل شیء  
بصورت تمام ما یومئذ انزلنا  
القرآن علی قلبه لعلکم تتقون  
و ما یومئذ یومئذ انزلنا  
القرآن علی قلبه لعلکم تتقون  
باجمع رضوان الرحمن الصمد الله الذی  
خلف المسئول والذی خلق کل شیء  
بصورت تمام ما یومئذ انزلنا  
القرآن علی قلبه لعلکم تتقون  
و ما یومئذ یومئذ انزلنا  
القرآن علی قلبه لعلکم تتقون  
باجمع رضوان الرحمن الصمد الله الذی  
خلف المسئول والذی خلق کل شیء  
بصورت تمام ما یومئذ انزلنا  
القرآن علی قلبه لعلکم تتقون  
و ما یومئذ یومئذ انزلنا  
القرآن علی قلبه لعلکم تتقون

و یومئذ یومئذ انزلنا  
القرآن علی قلبه لعلکم تتقون  
و ما یومئذ یومئذ انزلنا  
القرآن علی قلبه لعلکم تتقون





آنکه کردید او بچشمش زار زار که رفت غمناک شد آمد در کن راه  
 دیدن ترس و فرغ در خفا تویش که ایندی و عیش می آید به پیش که  
 مرد صیقل کمر خیزد از مرد دین که حقیقت جدا که نواز باطل یقین که  
 که طیب در خفا بیزای امین که بنده او مرد فقیر و پاک دین که  
 دیدن در زربعد مردد بر راه که حقیقت پاک که صفا از کنه که  
 دیدن قصه مجهول از حلال که همت عزرائیل این نیکو بدان که  
 دیدن حلو افروشی آمد لطیف که باشد او شیرین زبانه و هم ظرفی که  
 دیدن قاص مرد با غم است که با صیبت هم بدو ام غم است که  
 دو در بهار بود از مرد دین که مرکز نزدیک آمده او را یقین که  
 هر که اول شب عالم دیدن که خلاب است حکم با صواب که  
 کبر به بن خلاب اندر نیم شب که نیم شب در پوش نماید در عجب که

قلنا فما لنا نسوا ما كنا عليه  
 ففخنا عليهم والرب كل شيء حتى اذا فرغوا  
 بما اوتوا اخذناهم بغيبه فاذا هم يتلى  
 نقطع رب العو الذي اطلقوا الجدل  
 رب العالمين ان كنت الا تبي باو  
 الروحان طشت نحاسي والصباح  
 الكون المنصوح من العشاق الالهي  
 ورتو كلك الما في البيت الكثر  
 غيبه الب ففعل مني لا يبعي  
 البيت شام واحد وكراني  
 استخار كمنذ فوسيلة ورسول  
 طاروا وازيد ان سرور ان شع  
 وکار ودر تنزل که



هر که بنده خدایا اندر خزان که خواب آید در غمش دید بران که  
یک حکایت بانو گویم از آنکه یاد گیر و این سخن نیکو بداند که  
یک زن بود زاهد و بسیار که نیک روی خوش سخن از عقدا که  
یک شب در خواب دید آنکه نوری فانی تیرگی بارید از هر سما که  
خلف را که عیون او بر زمین که جنگا بسیار که هر چه بود که  
سال دیگر دیدمش از سما که می بارید بر سر خلف خدا که  
باز گفت این خواب بر این معنی که گفت او تعبیر را اندر خواص که  
باز گفت این خواب نونیز زید که بسیار که از بنزندش آن زمان که  
سال دیگر هم بدید از آنکه هر دو به بسیار بارید از چون که  
از ره تعبیر شد سوز رسول که گفت تعبیر دیگر او را قبول که

حیدر و ملکہ و ستمگر در روزی که در میان خلق میاید فروغ که  
باز سال دیگر آن زن خود سوید که کوسفند از سما می شد پدید که

نفت بسیار در روزی که حنفی داد با مردم یقین که

ماند این نظم از شش یا کار که که طوفان بر دعایش بیاد که

لوهان بخت هزاره هفت سال که نظم کفم این رسد افعال که

در شب ستم از ماه جب که چاره کندنت هم از ثلث شب که

ختم کفم بر دعای تبر که این فروغ کنداشتم نصیر را که

نعت شد کتاب نصیر در روز

ش زدهم از ماه جب سنه الف  
۱۳۱۳

و ثمانه و ثلثه عشر سنه علی بی

از کتاب نصیر در روز  
نعت شد کتاب نصیر در روز  
ش زدهم از ماه جب سنه الف  
۱۳۱۳  
و ثمانه و ثلثه عشر سنه علی بی

سنة ١٠٠٠

عن خبر الرجل طلاق فلا ان يمشى ان  
تقبله كل فعل ولا بد من ثمانية عشر في كل  
الكتاب المحي ومن الشهادة اذا عرف انك لا  
وتكفي في غير الفاضل ذلك ولا فاجاب بقوله  
وكل من يدين ان يعلم بالنسبة لا يتعلق  
او طلاق جاز كما ان تتزوج في الدار على ما  
بانه فصل على كل تلك الامانة لا الخط والغير  
بالجهد فلا يجوز اعتماد على الخط والغير  
من شدة لغوية او صلح يحق يقبل ام لا قديسا على ما  
الوافي في باب القسامة فاجاب بانه لا تقبل التوكية  
للقصة اذ لو لاها لم تثبت الحف فتاوى من يدور

سئل عما لو شدد  
الاصل لاحد فوعيه

على الآخر او الفرع لاحد  
اصليه على الآخر هل تقبل شدة  
الاصل والفرع في الصوتين فاجاب

بانه لا تقبل شدة الاصل لاحد فوعيه  
على الآخر ولا شدة الفرع لاحد اصلية  
على الآخر سئل عما اذا زكى الاصل او الفرع

من شدة لغوية او صلح يحق يقبل ام لا قديسا على ما  
الوافي في باب القسامة فاجاب بانه لا تقبل التوكية  
للقصة اذ لو لاها لم تثبت الحف فتاوى من يدور

وقرر كتابا كصحي براد

بسم الله الرحمن الرحيم

بسم الله الرحمن الرحيم

بسم الله الرحمن الرحيم

بسم الله الرحمن الرحيم

بسم الله الرحمن الرحيم

بسم الله الرحمن الرحيم

١٠٠



ببر خوشبخت بیدار نشی هفت دفعه سینه در میان شیر سخت بکنند این سینه بر سر پول  
سرخ نده بریزند شمشک و بعد یک قرص زرد در میان بوی زرد بکنند شیر

خوشبخت بر سر می بریزند قرص زرد و شیر برای توه

سینه را سخت بکنند با تخم بنام  
زینق در او بکنند در کل کت بپزند در  
پنجاه بش بریزند زینق عقد زینق از  
زینق برای بچه متقل قوی و در قش طه دهند بخت و شفا متقل و قش  
یک متقل قرص در میان بوی بکنند بر یک متقل

لوگو دستکادی بر سر می بریزند مگس می شود این مگس با نیمی شفا قرص در میان  
لوله آهن بکنند لوله آهن سر این در آتش بگذارند تا که صد از او بکند می شود بعد لوله را از  
آتش بدر بیاورند زنده مانده لوله در میان کربک بکنند بگویند بگویند از کجا بگذارند زنده در لوله

بکنند تا که تمام شود بعد از آن سفوف در میان بوی بکنند تا بمانند قرص تمام

خله اول اول در آن فرغ در میان  
بدر آن را بکنند سفوف زرد بوی بکنند  
بسیار در آن زینق  
در آن اول اول در آن فرغ در میان  
در آن اول اول در آن فرغ در میان  
در آن اول اول در آن فرغ در میان  
در آن اول اول در آن فرغ در میان  
در آن اول اول در آن فرغ در میان



باب حل المربوط كسب على فاف  
 افعل ويطرح في النار حتى يفتح  
 في قوله ابن محمد حسن  
 اذ لم تقدم على حسن  
 الا اثنين خاسي عشر سنين  
 سنة الف وثلثمائة  
 سنة ثمان مائة  
 سنة ثمان مائة  
 سنة ثمان مائة

اطلا

ط	د	ر	ز	ح	ج
ط	د	ر	ز	ح	ج
ط	د	ر	ز	ح	ج
ط	د	ر	ز	ح	ج

و جلد العتيق بعد الدعا  
 نادى غل طرس طامع و با  
 كاتوب المتعجب قنوق  
 يعطيه و عليه قنوق  
 والنسب وان اصحابه يفظ  
 كاتوب المتعجب قنوق

الاصحاب  
 سنة ثمان مائة  
 سنة ثمان مائة  
 سنة ثمان مائة  
 سنة ثمان مائة

من سن كل حرف نصار و  
 الكبر اعوى و باله العظيم  
 من سن كل حرف نصار و  
 الكبر اعوى و باله العظيم  
 من سن كل حرف نصار و  
 الكبر اعوى و باله العظيم

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ ٥٥

الحمد لله والصلاة والسلام على سيدنا محمد وآله جميعين كما ألبعد فهذه نبذة من فضائلنا  
المسكوت عن سبعة من حديثنا محمد بن زيد بن عمرو بن عثمان بن قنينة بن عبد شمس بن  
في رسالة الله علامته عصر الشيخ جلال الدين السيوطي سماه يعرف الورد في أخبار المسكوت  
وكتبه عماد الدين في أخبار المسكوت للعلامة <sup>ابن</sup> يوسف بن يحيى بن يحيى بن علي المقدسي الشافعي  
ثم رسالة الله أحد علماء العصر من العرب الشريفين شيخنا أبي محمد بن حجر العسقلاني  
الذي توفي في علامات المسكوت وحملت على أربعة فصول وسبها تلخيص البيان في علامات  
المسكوت آخر الزمان الفصل الأول في نسبه ذرية نبينا محمد صلى الله عليه وآله وجهه وسلم  
من ولد حسين بن محمد بن أبي عبد الله ولده في المدينة المنورة وظهر في مكة المشرفة ومنه  
مما جرت به إجماع العلماء وموت به على الفرائض كأجدته ككوب درك لونه لون عربي  
على خدة خال سود وكان أكنه الحنق وثقل في لسانه طيب يفرح حنة اليسوي سيده الخ إذا  
الباطل عليه السلام بن أربعين سنة في كتبه علامته كعلامته الجارية في خلافته إلا الأرض والسما

الفصل الثاني

بسم الله الرحمن الرحيم  
الحمد لله والصلاة والسلام على سيدنا محمد وآله جميعين  
كما ألبعد فهذه نبذة من فضائلنا  
المسكوت عن سبعة من حديثنا  
محمد بن زيد بن عمرو بن عثمان  
بن قنينة بن عبد شمس بن  
عبد مناف بن قصي بن كلاب  
بن عبد مناف بن قصي بن كلاب  
بن عبد مناف بن قصي بن كلاب  
بن عبد مناف بن قصي بن كلاب  
بن عبد مناف بن قصي بن كلاب

الارض التي تحتها

العلية

الفصل الثاني في كرمات خصه الله بك من اذ طُلب منه اية عاصف دعواه في حق الطيار  
 فيسقط على يده وتسمى بفرس قضيبا في بعضه من الارض فيحضر ويورق وتسمى التمام  
 المدائن والحصون بالنكبير والتحميد والتفليل يعني اذ اكرهتم الحصون وخرج من بيت  
 المقدس فينادي هذا المملوك <sup>ارسله</sup> خلقه الله فاسمعوه وفي رواية ملك ينادي السماء باسمه  
 فيسبح بالشرق والغرب حتى لا يبقى راق الا استيقظ ويأثم من جبرئيل وعلى ساقيه  
 ميكائيل عيسى السهم في ذننه وسمى اثاره في الذابرين هب الرياح والرياء والرياء والرياء  
 ويطول الامار وقدر الامانات وتلك الاثار ولا يبقى من يفيض الا محمد واتب الصبيان  
 الحيد والحقار وتسمى الارض كنوزها مثل الاطوانة من الذهب والفضة والظفر والكافور  
 حصن المقدس الواحد اسماء ثمان وعلا قلبه انه محمد صلى الله عليه وسلم عنى حيث لا يوجد غير مثل  
 الزكوات الفسك <sup>الله</sup> الثالث في علامات خروج منة على قس وكية هاشمية بين  
 الركن والمقام وسمي امارات السيفاني وشبهه بالبيداء بين مكة والمدنية وزجه السيفاني  
 اح الامر وسمي حنف قوية بغولية تسبح حرسا وكسوف القمر واليلة من رمضان والشمس المنص

الارض التي تحتها  
 الكعبة  
 السيفاني  
 حنف قوية

منه وفي رواية كوفي القوم من علي خلافة فاعده الخميني ويخرج قبله جردن اهل بيته بالمشرك وحمل

قبل المكة

السيف على ثمانية عشر شهرا <sup>بنيان</sup> يقبل ويحمل الى بيت المقدس فلا يبلغه حتى يميت ويترك بالمدينة

وتقوم فتحي الياسر عن المدينة قدر يزيد بن ثمر يبيع الممك <sup>في صحاح</sup> ويوقد الوية بالمغرب عيسى بن علي

اسرى من بني كندة وظهر ايات سود من قبل المشرك فباثون قالا لا شديدا ويقتل قبلهم ملك الشام

ملك مصر ويبيح اهل الشام قبايل مصر ويقتل راجل المشرك ويبيح سود قبل حسب الشام فهو

يودى اطاقة الممك ومنها انبند ورجي بن العباس ويربط اصحاب الوايات خيولهم بزيتون الشام

وتسقط الثعنان بنو جعفر بنو العباس وجلسي السيفان على بنز دمشق ويخرج البريد الاسرة ولا يخرج الممك

حتى تور الظلمة ويقتل قبله فتي ثمر تختمه جماعة عار حزان ولد على كرم لله وجهه ليس له عند الله خلف فيقتل

فيقوم الممك الفضلاء الوالي في امير تغ في ابتدا اخرون جده الممك الى موته مرض الله عنه

من كان يخرج من مكة في شهر المحرم يوم عاشوراء بعد العشاء في سنة مائتين ويقال ان ربه <sup>سنة</sup> يبعث

الالف بكرا ووردي الاثو ويبيعه بني الوكي والمعام حرة اهل بدر يبيع الاكوان والاف الالباب كثير

ومعه راية رسول الله صلى الله عليه وسلم من صوفي سودا مرعبة له تسعون تون في رسول الله صلى الله عليه وسلم

ولا تنشر حتى يخرج الممك حبل وكتوب عار ريته البيه لله وصاحب رايته ومقدمه شقيب بن صالح

سلا القمي شقيب بن ابي ربيعة القمي

التبعي من حواي بن اصف قيل الخنبة وموهن فيص <sup>الفن</sup> ومينف ومعلامة ونور وبن فاذا صا العشار <sup>خطب</sup>  
 حطبة طوية <sup>و</sup> في الناس <sup>ال</sup> طامة <sup>ور</sup> <sup>الله</sup> وقاية خير الناس اهل نضر عجمية <sup>و</sup> بياعه اهل كوفة  
 واليمن وابدال الشام <sup>و</sup> ملك الدنيا كما يملكها <sup>ذو</sup> القرنين <sup>وسليمان</sup> <sup>عليهما</sup> السلام <sup>و</sup> لطيفه <sup>المسلمون</sup> من العرب  
 والحج بغير قنار <sup>و</sup> علامة <sup>عسكو</sup> <sup>امت</sup> <sup>امت</sup> <sup>بعض</sup> <sup>يسكنون</sup> <sup>بين</sup> <sup>القطر</sup> <sup>عند</sup> <sup>اختلاف</sup> <sup>الجوس</sup> <sup>لغير</sup>  
 العدون <sup>من</sup> غيره <sup>و</sup> مدة <sup>ملك</sup> <sup>عشرون</sup> <sup>سنة</sup> <sup>و</sup> يملك <sup>الارض</sup> <sup>قطر</sup> <sup>و</sup> عدلا <sup>كما</sup> <sup>ملك</sup> <sup>جورا</sup> <sup>و</sup> ظما <sup>و</sup> <sup>تقسيم</sup> <sup>خران</sup>  
 الكعبة المرفوعة <sup>تحت</sup> <sup>السن</sup> <sup>والاسوال</sup> <sup>و</sup> <sup>تقسيم</sup> <sup>الاموال</sup> <sup>بالسوية</sup> <sup>بين</sup> <sup>الناس</sup> <sup>وسبب</sup> <sup>جيشا</sup> <sup>الى</sup> <sup>الهند</sup>  
 يفتح <sup>و</sup> <sup>ياخذ</sup> <sup>كنوزها</sup> <sup>فيجعل</sup> <sup>حليته</sup> <sup>بيت</sup> <sup>المقدسي</sup> <sup>ويقدم</sup> <sup>عليه</sup> <sup>ملوك</sup> <sup>الهند</sup> <sup>وتفتح</sup> <sup>في</sup> <sup>زمنه</sup> <sup>حصون</sup>  
 ومدائن <sup>خصوصا</sup> <sup>منه</sup> <sup>الثلاثة</sup> <sup>القسطنطينية</sup> <sup>وبرومية</sup> <sup>والفاطمية</sup> <sup>فيكون</sup> <sup>لوانه</sup> <sup>عند</sup> <sup>فتح</sup> <sup>القسطنطينية</sup>  
 ليتوضأ <sup>للحج</sup> <sup>في</sup> <sup>تباعد</sup> <sup>الماء</sup> <sup>عنه</sup> <sup>فيشبه</sup> <sup>حتى</sup> <sup>يجي</sup> <sup>من</sup> <sup>ملك</sup> <sup>الماجية</sup> <sup>ثم</sup> <sup>يكون</sup> <sup>الواد</sup> <sup>ويبارد</sup> <sup>انها</sup>  
 النار <sup>فان</sup> <sup>الدفن</sup> <sup>لكم</sup> <sup>البحر</sup> <sup>كما</sup> <sup>قله</sup> <sup>بن</sup> <sup>ابو</sup> <sup>البحر</sup> <sup>في</sup> <sup>زمن</sup> <sup>و</sup> <sup>يستبدل</sup> <sup>في</sup> <sup>كبرون</sup> <sup>فتحترق</sup>  
 حيطان <sup>القسطنطينية</sup> <sup>ثم</sup> <sup>يكونون</sup> <sup>في</sup> <sup>نقط</sup> <sup>من</sup> <sup>ما</sup> <sup>بين</sup> <sup>البحر</sup> <sup>وجا</sup> <sup>ثم</sup> <sup>يسرون</sup> <sup>المدينة</sup>  
 زويتية <sup>الكبرى</sup> <sup>ففي</sup> <sup>مائة</sup> <sup>سوق</sup> <sup>و</sup> <sup>في</sup> <sup>كل</sup> <sup>سوق</sup> <sup>مائة</sup> <sup>الف</sup> <sup>سوق</sup> <sup>ان</sup> <sup>فتفتق</sup> <sup>باب</sup> <sup>ب</sup> <sup>كبير</sup> <sup>او</sup> <sup>يقتل</sup>  
<sup>بعض</sup> <sup>سماة</sup> <sup>الفان</sup> <sup>استخرج</sup> <sup>من</sup> <sup>حتى</sup> <sup>بيت</sup> <sup>المقدس</sup> <sup>والدابق</sup> <sup>الذي</sup> <sup>فيه</sup> <sup>الكنيسة</sup> <sup>ومادة</sup> <sup>بن</sup> <sup>اسير</sup>

ومن العلامة للقصبة خرج الملك كصف الفرات من جبل من ذهب وفضة وماء الحلو عليه طيور اسود كاسود ويصل خلق كثير لا يطير عدل اسود

الحارونية  
 وفيه وفارسة الارمن  
 والاسكندر  
 الذي ذكر لا يسكنها

القسطنطينية باربع كبريات

ورضا ضمام وحلا ادم وعص موسى وعيس سليمان وقيزن المن الذي انزل آية عابدين اسير شد بياضه اللين  
 فاذا نظر السهو المأثور سمل الا قليلا منهم ثم ما في مدينة الورد على البحر الاخص طولها الف ميل وعرضها  
 خمسمائة ميل ولا يكون ثلثها بايا يخرج كل بلد مائة الف مقاتل فيكون عليك اربع مائة الف فيسقط  
 حاططون يقفون ما فيها ثم يقفون بين بيبيسين ثم ما ترون من الابواب المقدسة فيبصرون ان الرجال الذين  
 قد خرج من صفين ان مبعوثان الذي يكون كلهم محمديون فيسقط عليهم طين في حاصرون المؤمنين في بيت المقدس  
 فيصيب اهل بيت المقدس جميعا وخط شديد حتى يأكلوا اوطار فيصدمون الحج ويعيشون بالشبه والتكبير والتفليل  
 فينساهم على ذلك اذا سمعوا صوتا يقولون ان هذا الصوت صوت رجل شاعر فينظرون فاذا هو عيسى بن مريم عليه السلام  
 فاذا رأى الملك عيسى عليه السلام عرف في وجهه قهقري يستقيم عيسى للصلاة فيضيه عيسى عليه السلام يده بين يديه ثم يقول تقدم  
 فصل فانه لك فذكي صلوة اليه يوم الجمعة ثم يلقى عيسى عليه السلام اماما بعده فيقول عيسى افعي الباب فيفتح فاذا نظر اليه  
 الرجال اذ كان في الملح في الاثر في ايامه فيقول عيسى ان في فيك ضربه فيدركه عيسى ثم فيضيه فيقتله  
 ثم يغير مائة اليهود ويقتلون اشد القتال ثم يكتب عيسى بن الحسين ثلثين سنة او اربعين سنة ثم يخرج  
 يا جرحه ويا جرحه واما في ادم وحماني ويا في عيسى بن الحسين لاجل الطور السابعة فيحصل لهم جميع وشدة عظيمة فيدعون

الارواح عاكسها فيقول ان الضميمة او سمدان على ما سمدان كان ذلك في الكفر بطلان الاية والآدم في الكفر

فيقولون ان في فيك ضربه فيدركه عيسى ثم فيضيه فيقتله  
 ثم يغير مائة اليهود ويقتلون اشد القتال ثم يكتب عيسى بن الحسين ثلثين سنة او اربعين سنة ثم يخرج  
 يا جرحه ويا جرحه واما في ادم وحماني ويا في عيسى بن الحسين لاجل الطور السابعة فيحصل لهم جميع وشدة عظيمة فيدعون  
 فيقولون ان في فيك ضربه فيدركه عيسى ثم فيضيه فيقتله  
 ثم يغير مائة اليهود ويقتلون اشد القتال ثم يكتب عيسى بن الحسين ثلثين سنة او اربعين سنة ثم يخرج  
 يا جرحه ويا جرحه واما في ادم وحماني ويا في عيسى بن الحسين لاجل الطور السابعة فيحصل لهم جميع وشدة عظيمة فيدعون



الفصل الثاني

الفصل الرابع عشر في ذكر خراب الدنيا والبلاد عن شائل بن سليمان قال وجدت

الضحاك في القبر عن تميم بن مرزوق قال قلت لابي بصير بن جهم بن عبد شمس بن عبد مناف بن قصي بن كلاب بن مرة بن كعب بن لؤي بن غالب بن فهر بن مالك بن النضر بن كنانة بن خزيمة بن مدركة بن إلياس بن مضر بن نضرة بن معد بن عدنان

عذابا شديدا كان ذلك في الكتاب سطورا الآية يعني ما من بلدة ولا من قرية الا يخرجهما الله تعالى

قبل يوم القيامة في آخر الزمان وذلك اذ كثر الفساد والنسب في بلدة او مكان ارسل

ساعة عذابا فهلكوا بها وكل مدينة تخرّب بصنف من العذاب اما مكة فخرّب بها الحجة

بنسبة السائلين لبس الله الرحمن الرحيم وهذا سر السور لا يطوع عليه العوام وجراد في

كتب الله الانبياء وجراد على السامع طان هذا كل بلدة عذابه باثني عشر وبداية

شخص يلد فاملكه ثوب بيد الحشمة والمدنية تخرّب بالقطر واليمن تخرّب بالجراد

والشام تخرّب بالعاكر المختلفة والمصر تخرّب بانقطاع النيل والاشرف وثوابك

تخرّب بالدخان والكوفة تخرّب بيد الاتراك والبصرة وال عراق وبنّاد بالقطر

والصين تخرّب بالماء والارمنية تخرّب بالصاعقة والزوزة وبسبي العاكر

ووقوفها وقومها والحلوان بالسخ صار وقودة وخنازير واصفهان والفارس

وكرما تخرّب بالاعداء والبغضاء الفضية الشدبة والصفاد بالعاكر الضم

وخراسان بالبلاد والعباء والوان العذاب وسائر بلاد الروم والهند وولايةها بالحيت

والعقارب بن مطر بن عبيد بن جهم بن عبد شمس بن عبد مناف بن قصي بن كلاب بن مرة بن كعب بن لؤي بن غالب بن فهر بن مالك بن النضر بن كنانة بن خزيمة بن مدركة بن إلياس بن مضر بن نضرة بن معد بن عدنان

من شمس بن

والبليغ بالصحة والزكوة الشديقة والورع والهدى بحب النار والسمعة  
وتابعها بحب البعد والقارة والحق والحق والحق والحق والحق والحق  
والاذربا بيجان بحب بالزكوة وعبور العاكر والسيول والصاعقة روضة

اگر کسی از اینها  
عاجی داشته باشد اینها  
همه را بیک نفس بخواند بر او  
مربی بماند و بر او  
و اگر بخیر برسد  
اینها را بخواند  
و اگر کسی از اینها  
عاجی داشته باشد اینها  
همه را بیک نفس بخواند  
مربی بماند و بر او  
و اگر بخیر برسد  
اینها را بخواند

از سر راه گرفته بر کسی مرزوبی از او مفید و منفی  
ختم به بر مرزوبی صلی الله علیه و آله و سلم  
والسلام علیکم و علی آئالتکم و سلم  
اللهم صل علی  
والسلام علیکم و علی آئالتکم و سلم  
اللهم صل علی  
والسلام علیکم و علی آئالتکم و سلم

باید چنانچه  
از  
باید چنانچه  
از

مسألة حقايق الوقت

قال لا فرق بين ان يذوق طعمه الا بالوقت  
وان التذوق بالوقت علة في ذلك غالبا فان الاضطرار  
توجب اكله في وقت غير وقته فان لم يكن في ذلك وقت  
ان الحكم الصالح في كل وقت من اوقات اليوم والوقت  
لعل في ذلك ما لا يفي بما في بعض اوقات من اوقات  
الوقت في كل وقت من اوقات اليوم والوقت  
ان الحكم الصالح في كل وقت من اوقات اليوم والوقت  
لعل في ذلك ما لا يفي بما في بعض اوقات من اوقات  
الوقت في كل وقت من اوقات اليوم والوقت

قال لا فرق بين ان يذوق طعمه الا بالوقت  
وان التذوق بالوقت علة في ذلك غالبا فان الاضطرار  
توجب اكله في وقت غير وقته فان لم يكن في ذلك وقت  
ان الحكم الصالح في كل وقت من اوقات اليوم والوقت  
لعل في ذلك ما لا يفي بما في بعض اوقات من اوقات  
الوقت في كل وقت من اوقات اليوم والوقت

قوله  
قوله  
قوله

تاریخ هجرت زکریا ص ۲ بستی یکا و دو کرمین

صحیح عنان ان الیبری فی فصل الطول والاطالی صحیفی فی ذلک ان فی ترجمه فصل ۱۶  
و غیره عن سنه ۶۰۴ م الامراء سیرا که یوسف کز و لقباً علی عیون النور و سیه  
حق

تألیت سده خمره الحما به ثانیس ۱۳۲

و غیره عن سنه ۶۰۴ م الامراء سیرا که یوسف کز و لقباً علی عیون النور و سیه  
حق

و غیره عن سنه ۶۰۴ م الامراء سیرا که یوسف کز و لقباً علی عیون النور و سیه  
حق

و غیره عن سنه ۶۰۴ م الامراء سیرا که یوسف کز و لقباً علی عیون النور و سیه  
حق

و غیره عن سنه ۶۰۴ م الامراء سیرا که یوسف کز و لقباً علی عیون النور و سیه  
حق

خداوند ایما مطیت که بسم الله الرحمن الرحیم که طبع حرمت نور تجا که لطیفند و در پیشها  
 فضل حرمت با انعامیت که با نافع علم بنامیت که طبع حرمت تصور حلال که با زفرم لیسو حیا  
 طبع حرمت دیوانه بلبلو که با روی تظلم و تعول که با شش زبانه در صید که بر بی تولا در آید فینده  
 طبع حرمت سید سنی که نگاه در از بر جمعی که طبع حرمت خون شهود که با نغمه غار ناد در روز سید  
 طبع حرمت سیر اما طی که با خاص شرفان مجازی که خداوند انکسار کشفکار که توی صبر که هم توی خفا  
 من از کرد اخوان هم مگر با طوفان خویش کنام که خداوند که بسیار درام که با بد تو هم سید وارم که  
 یعنی دان خداوند اگر می که طبع بر کنه کار رقی که خداوند طبع نور ایمان که بسوز سینه راه سینه که  
 طبع و ساند خداوند که طبع نیلوان عالمیت که طبع حاصل در هر خلقت که طبع متولد در شرفانیت که  
 طبع اولیای بگردیت که طبع بر شند پاک دیند که طبع حرمت بیجه مهر که طبع در روز سید سنی که  
 طبع حرمت مجله کنیت که طبع در عید نیابت که طبع حرمت ساق طوفان که طبع یونی در بی ایوب که  
 طبع حرمت سید سنی که طبع حرمت توی اولان که طبع حرمت نام کبر که بر با صفت با نظر زده که

جف حُرمتِ سِتارِ صوفی که جف قصر و حور غنا که جف حُرمتِ طویلی کو تو که بتسم ملا بکر اسرار سحر که

جف سمانه افروز که بنور شید بپودین باختر که جف حُرمتِ بی داد که جف صلا میس و بیع که

جف با ابریم از که جف ذبح اسماعیل خاکن جف حُرمتِ موسی مرگ که چهار نوبت بر طوقا که

جف حُرمتِ موعود کوفی که جف حُرمتِ پیرانی که جف بو سینه و شافی نیز که جف قادری عدون شکران که

جف حُرمتِ مجتهد زاهد که جف حُرمتِ نوروزی با عید جف بن یوز و الوع حاکم ادر فلان بن یوز و یوز که

جف شیخ شهاب الدین فاضل که جف بلایان بنی که جف کلامی که جف حُرمتِ مؤظف که بر جبار سواد که

محمد کاشف سر نهانت که شیخ الالبینی عاصبت که امام بر جف حُرمتِ زری که جف حُرمتِ زری که

جف حُرمتِ بولور که جف شجاع رفیاد لاور که جف حُرمتِ عرفان بن جف حُرمتِ نقی در در میون که

جف عایشه بن پاک موصوع که که نقی نقوی قوم که جف حُرمتِ فلا که جف حُرمتِ زده نقی در شرا که

جف حُرمتِ حمید که جف حُرمتِ بمان بنی که جف حُرمتِ نقی نقی عابدی که الامان از شیره سوسی که

جف خون اصحاب مظلوم که جف حُرمتِ از کناها پاک موصوع که جف حُرمتِ شیخا فخره که جف حُرمتِ نقی نقی که

با جف حُرمتِ زری که جف حُرمتِ زری که جف حُرمتِ زری که جف حُرمتِ زری که جف حُرمتِ زری که

جف

جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدٍ قَوْلَانُ كَمَا بَوَقِرَتْ نَزْعُ بَاخُو بَرْدَهُ اِيْمَانًا جَعْفَرُ حُرِّتِ لَفَا قَوْلُهُ لَكَ بَاغِيَانُ بِيْسِنِي بُوْرُوْرَهُ

جَعْفَرُ حُرِّتِ مَاهِ سَبَابُهُ بَصُوْمُهُ صَائِمًا بَدْرًا كَرِهَهُ بَدْرُ وَجْهَهُ وَبَشْعَابُهُ حُرْمَةُ بَاهِ سِنْدُهُ مَخْلُوْرًا مَاءً حَمِيمًا

رَبِيعُ الْأَوَّلِ مِنْ شَهْرِ رَجَبٍ جَعْفَرُ اَنْبِيَاءُ جُمْلَةُ اَنْبِيَاءِ رَجَبٍ بَا مَاهِيَا جُمْلَةُ بَاهِيَا جَعْفَرُ اَوْلِيَا عَوِيْقِي كَمَا

جَعْفَرُ حُرِّتِ اَلْوَبِ اَنْصَارُهُ جَعْفَرُ بُو سَعِيْدٍ كَبِيْرُهُ كَمَا جَعْفَرُ بَا يَنْبِيْدُ سَلْطَانِ بَرْطَمَانِ كَمَا اَلْوَبُورُ كَمَا اَلْوَبُورُ كَمَا

جَعْفَرُ حُرِّتِ سُوْرُهُ بَدْرُهُ كَمَا بُو الشَّمْسِيِّ بُو اللّٰهِ مَبِيْدُ كَرِهَهُ جَعْفَرُ خَافِيَا نَاذِرُهُ نَبِيْتُ كَمَا جَعْفَرُ حُرِّتِ بَا كَاذِبُهُ نَبِيْتُ كَمَا

نَقِيْشِبِنْدِ اَشَاهِيْنِ اَشَاهِيْنِ كَمَا زَنْفَانِيْ جَعْفَرُ حُرِّتِ نَبِيْتُ نَابِيَا كَمَا جَعْفَرُ حُرِّتِ سَبِيْرًا جَارِيَا كَمَا كُوْرِيْ شَدِيْدِيْنِ خَاوَزِيْرًا سَبِيْرًا كَمَا

جَعْفَرُ حُرِّتِ مَخْرُوْدِيْ كَمَا كَرِهَهُ كَرِهَهُ اَزْكَارُ وُجُوْدِهِ كَمَا جَعْفَرُ حُرِّتِ مَخْرُوْدِيْ كَمَا جَعْفَرُ حُرِّتِ مَخْرُوْدِيْ كَمَا جَعْفَرُ حُرِّتِ مَخْرُوْدِيْ كَمَا

بَا اَنْفُوْسِيْنِهِ اَنْفُوْسِيْنِهِ جَعْفَرُ حُرِّتِ مَخْرُوْدِيْ كَمَا جَعْفَرُ حُرِّتِ مَخْرُوْدِيْ كَمَا جَعْفَرُ حُرِّتِ مَخْرُوْدِيْ كَمَا جَعْفَرُ حُرِّتِ مَخْرُوْدِيْ كَمَا

خَدَوْنِ كَرِهَهُ بِيْسَارًا بَا مَبِيْدُ كَرِهَهُ اَمِيْدُهُ وَارْمَهُ مِنْ اَنْزَكَرُ وُجُوْدِهِ سَبِيْرًا كَمَا جَعْفَرُ حُرِّتِ مَخْرُوْدِيْ كَمَا جَعْفَرُ حُرِّتِ مَخْرُوْدِيْ كَمَا

يَقِيْنُ اَنْ خَدَوْنِ كَرِهَهُ كَمَا جَعْفَرُ حُرِّتِ مَخْرُوْدِيْ كَمَا جَعْفَرُ حُرِّتِ مَخْرُوْدِيْ كَمَا جَعْفَرُ حُرِّتِ مَخْرُوْدِيْ كَمَا جَعْفَرُ حُرِّتِ مَخْرُوْدِيْ كَمَا

عَمَّتْ وَبَا لِحِرْمَتِ